Received: 2025/8/19
Accepted: 2026/9/6
from 19 to 43

Mansour Pahlavan
Professor, Department of Quran and Hadith Studies, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Tehran, Iran.
pahlevan@ut.ac.ir

Mohammad Saeid Bilkar
Assistant Professor, Department of Quran and Hadith Studies, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Tehran, Iran.
ms.bilkar@ut.ac.ir

Javad Habibi
Master's student in Department of Quran and Hadith Studies, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Tehran, Iran. (Corresponding Author)
javad.habibi@ut.ac.ir

Rereading Joseph's (PBUH) Educational Approach to His Brothers and the Detention of Benjamin: A Correlative Reading of Verses 15 and 89 of Surah Yusuf

Abstract

In Surah Yusuf, after the episode of the well, Joseph (PBUH) does not return to Canaan, and later he does not introduce himself to his brothers. Instead, he personally arranges three striking events: placing the brothers' goods back in their packs, setting up the accusation of theft, and finally detaining Benjamin. This study examines what Joseph aimed to achieve through this kind of encounter. Using a descriptive-analytical method, it examines two turning points of the narrative, verses 15 and 89, to explain the wisdom behind his conduct. Reading the two verses together, the findings show that verse 15 ("You will surely inform them of this affair of theirs while they do not perceive") is an educational mission, not merely a reassuring promise. To carry out this mission, Joseph refrained from returning home or revealing himself. Once the conditions for it were in place in verse 58, he arranged the detention of Benjamin. His aim was for his brothers to grasp fully, through a gradual and practical process, the wrongfulness of a sin they had treated lightly (12:9). His method becomes clear when you look at how the Qur'an tells the Benjamin story. The narrative uses patterns that recall Joseph's own separation from his family, and in this way it indicates that he completed his educational mission by "reconstructing the situation of the brothers' sin" in the Benjamin episode. This coherent reading of the whole narrative also clarifies the educational and monotheistic role of Jacob and the eldest brother, the accusation of theft against Benjamin, the "need in Jacob's soul" (ḥājat nafs), and the meaning of the knowledge of the interpretation of narratives (tảwīl al-aḥādīth).

Keywords:
Surah Yusuf, Educational Exegesis, Association of Ideas, Qur'anic Coherence, Theft Accusation against Benjamin.

بازخوانی رویکرد تربیتی یوسف(ع) در مواجهه با برادران و بازداشت بنیامین بر اساس همبستگی آیات ۱۵ و ۸۹ سوره‌ی یوسف

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۵/۲۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۶/۱۵
از صفحه ۱۹ تا صفحه ۴۳

منصور پهلوان
استاد، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
pahlevan@ut.ac.ir

محمدسعیدبیلکار
استادیار، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
ms.bilkar@ut.ac.ir

جواد حبیبی
دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
javad.habibi@ut.ac.ir

چکیده

در سوره‌ی یوسف(ع) پس از ماجرای چاه، یوسف(ع) به کنعان بازنمی‌گردد و در ادامه نیز خود را به برادران معرفی نمی‌کند، بلکه سه ماجرای تاملبرانگیزِ جعل بضاعت، زمینه‌سازی تهمت دزدی و درنهایت، بازداشت بنیامین را شخصاً سامان‌دهی می‌کند. پژوهش حاضر به بررسی هدف یوسف(ع) از این نوع مواجهه می‌پردازد. این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی و با بررسی دو نقطه‌ی عطف روایت، یعنی آیات ۱۵ و ۸۹ درصدد است، حکمت رفتارهای یوسف(ع) را تبیین کند. یافته‌های پژوهش بر اساس فهم هم‌بسته‌ی این دو آیه نشان می‌دهد که آیه‌ی ۱۵ (**لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَايَشْعُرُونَ**) نه صرفاً وعده‌ای آرامش‌بخش، بلکه مأموریتی تربیتی است و یوسف(ع) برای انجام این مأموریت، از بازگشت یا معرفی خویش خودداری می‌کند و در ادامه، پس از ایجاد زمینه‌ی انجام این مأموریت در آیه‌ی ۵۸، فرایند بازداشت بنیامین را سامان می‌دهد. هدف یوسف(ع) آن است که برادرانش در فرایندی تدریجی و عملی، قبح گناهی را که ساده انگاشته بودند (آیه‌ی ۹)، به‌طور کامل درک کنند. روش یوسف(ع) در انجام این مأموریت، به‌واسطه‌ی تأمل در سبک روایتگری قرآن کریم در داستان بنیامین قابل‌فهم است. قرآن کریم در این داستان، الگوهای روایی را به‌کار بسته است که داستان جدایی خود یوسف(ع) را برای خواننده تداعی می‌کند و از این راه نشان می‌دهد که یوسف(ع) مأموریت تربیتی خویش را با استفاده از «بازسازی موقعیت گناه برادران» در داستان بنیامین به انجام رسانده است. در پرتو این تحلیل منسجم از کل روایت، نقش تربیتی-توحیدی یعقوب(ع) و برادر بزرگ، مسئله‌ی تهمت سرقت به بنیامین، مفهوم «حاجت نفس» یعقوب(ع) و مراد از علم تأویل احادیث آشکارتر می‌شود.

واژگان کلیدی:
سوره‌ی یوسف، تفسیر تربیتی، تداعی معانی، انسجام قرآن، تهمت سرقت بنیامین.

۱- مقدمه

قرآن کریم داستان یوسف(ع) را «أَحسن‌القصص» می‌نامد و خواننده را پرسش‌گری درباره‌ی آن فرا می‌خواند (یوسف: ۷). بر اساس آیه‌ی ۲۱، غرض سوره نشان دادن این حقیقت است که حتی در شرایطی که اسباب ظاهری مخالف باشد، اراده‌ی الهی درنهایت غالب می‌شود (Mir, 1986, p.5؛ همچنین ر.ک. طباطبایی،۱۳۵۲، ج ۱۱، ص ۷۳). در داستان این سوره، «امر الهی» به برگزیدگی یوسف(ع) تعلق گرفته است و در قالب تعبیر خواب به خواننده بیان می‌شود و کشمکش اصلی روایت حول نپذیرفتن برگزیدگی یوسف(ع) از سوی برادران او است تا آنکه درنهایت، این برتری را بپذیرند و تأویل رؤیا و سجده‌ی برادران محقق گردد.

بر پایه‌ی این فهم کلی از سوره باید توجه کرد که موقعیت یوسف(ع) از لحظه‌ی تصمیم برادران برای به چاه افکندن او تا ورود به زندان، در هر مرحله دشوارتر می‌شود؛ اما از این نقطه به بعد، روندی معکوس آغاز می‌گردد و با تعبیر خوابِ دو زندانی و سپس تعبیر خواب پادشاه، یوسف(ع) درنهایت به مقام عزیز مصر می‌رسد. در این میان، برادران پس از به چاه افکندن یوسف(ع) و مواجهه با پدر، در روایت حضور ندارند؛ اما پس از به قدرت رسیدن یوسف(ع)، برادران به روایت بازمی‌گردند (آیه‌ی ۵۸) و تا پیش از مهاجرت خاندان یعقوب به مصر، درمجموع سه سفر به مصر دارند.

۲- بیان مسئله

بر اساس مقدمه‌ای که از فضای کلی سوره‌ی یوسف(ع) گذشت، رفتار خاص یوسف(ع) در سه سفر برادران به مصر نیازمند تأمل ویژه است. مسئله‌ی این پژوهش بررسی و تبیین این رفتارِ تأمل‌برانگیز است. در سفر اول، یوسف(ع) هویت خویش را آشکار نمی‌کند، بلکه پس از یک پذیرایی ویژه، درنهایت سرمایه‌ی برادران را در بار سفرشان قرار می‌دهد. در سفر دوم، یوسف(ع) جام را در بار بنیامین قرار می‌دهد و او را به جرم دزدی بازداشت می‌کند. در سفر سوم و پس از درماندگی و انکسار روحی برادران، یوسف(ع) با معرفی خویش، مقدمه‌ی توبه‌ی برادران را فراهم می‌سازد و ایشان را به همراه خاندان یعقوب به مصر دعوت می‌کند. نکته‌ی قابل‌توجه آن است که این معرفی نه در اولین دیدار، بلکه پس از فراز و نشیب‌های سه سفر طولانی صورت می‌گیرد. در این فاصله، یوسف(ع) نه به کنعان بازمی‌گردد و نه خود را به برادران معرفی می‌کند، بلکه طی فرایندی تامل‌برانگیز، بنیامین را بازداشت می‌نماید و پدر و برادران خویش را در موقعیتی چالش قرار می‌دهد.

با مرور آنچه از داستان یوسف(ع) گذشت، سؤالاتی بنیادین در ارتباط با چگونگی رفتار یوسف(ع) با برادران، دستور به رفت‌وآمد چندباره و درنهایت، چرایی بازداشت بنیامین قابل‌طرح است که این پرسش‌ها بدون تعمق در ساختار بیانی این سوره قابل پاسخ نیست. پرسش اصلی این پژوهش آن است: هدف یوسف(ع) از رفتارهایی که در طول سه سفر به‌ویژه در داستان جعل بضاعت، زمینه‌سازی تهمت دزدی و درنهایت، بازداشت بنیامین دارد، چه بوده است؟ این پرسش در سنت

تفسیری چندان واکاوی نشده است و این پژوهش درصدد است تا هدف یوسف(ع) را از رفتارهایی که درنهایت، به بازداشت بنیامین منجر شد، بر اساس متن سوره و ساختار بیانی تبیین نماید.

بدین منظور، بررسی دو نقطه‌ی عطفِ روایت راهگشا خواهد بود: ۱. آیه‌ی ۱۵: این آیه (که از این پس آیه‌ی وحی خواهیم نامید) بیان‌کننده‌ی وحی الهی به یوسف(ع) در صحنه‌ی به چاه انداخته شدن وی است و چالش میان یوسف(ع) و برادران در عمل آغاز شده است؛ ۲. آیه‌ی ۸۹: در این آیه (که از این پس آیه‌ی سؤال خواهیم نامید) که در پایان سه سفر واقع شده است، یوسف(ع) به‌واسطه‌ی یک سؤال خود را معرفی می‌کند و در ادامه، از برادران می‌خواهد که با خاندان یعقوب به مصر مهاجرت کنند. از این آیه چالش میان یوسف(ع) و برادران رو به پایان است. تحلیل دقیقِ این دو آیه و پیوند میان آن‌ها می‌تواند افقی تازه در فهم هدف رفتار یوسف(ع) با برادران بگشاید. درک درست از علت رفتار یوسف(ع) با برادران می‌تواند به فهمی دقیق‌تر از سایر عناصر سوره بینجامد.[1]

۳- پیشینه‌ی پژوهش

تاکنون پژوهش‌های متعددی درباره‌ی داستان یوسف(ع) صورت گرفته است. پژوهش‌های مرتبط با مسئله‌ی نوشتار حاضر را می‌توان در دو دسته‌ی اصلی ساختارگرایانه و روایت‌شناسانه بررسی کرد. در دسته‌ی اول باید از تحلیل ساختاری ریموند فرن از سوره‌ی یوسف(ع) نام برد که در آن، میان دو رفتارِ «کید (Trick) برادران در حق یوسف(ع)» در داستان چاه و «کید یوسف(ع) در حق برادران» در داستان قرار دادن جام، تناسب متقارن قائل شده است (Farrin, 2014)؛ اما تحلیل او در سطحِ ارتباطی صوری متوقف می‌ماند و وارد کارکرد این تقارن درون روایت، اثر وحی بر کید یوسف(ع) و نیز ارتباط متنی میان آیات وحی و سؤال نشده است. پژوهش جواد انور قرشی نیز در چارچوبی ساختاری-صوری، این دو بخش را با عنوان مشترکِ «ماجرای خانوادگی یعقوب(ع)» در یک نظم متقارن به هم مرتبط می‌بینند (Anwar Qureshi, 2019). مستنصر میر در مقاله‌ی (The Quranic Story Of Joseph: Plot, Themes, And Characters; Mir 1986)، به طرح کلی داستان می‌پردازد و از ایده‌ی انباشته شدن گره‌های داستان و حل شدن آن‌ها از انتها دفاع کرده است؛ بنابراین، به‌طورکلی ارتباطی متقارن میان ایجاد چالش چاه از سوی برادران و حل این چالش در چارچوب حل شدن معکوس چالش‌ها می‌بینند؛ اما به رویکرد تربیتی فعالانه‌ی یوسف(ع) در حل این معضل و نیز ارتباط درونی آیان وحی و سؤال نپرداخته است. همو در مقاله‌ی (Irony in the Qur'an: A Study of the Story of Joseph; Mir, 2000)، تلاش برادران برای نجات بنیامین را در حد و اندازه‌ی تلاش آنان برای آسیب زدن به یوسف(ع) می‌داند و این امر را که تلاش برای نجات بنیامین نقش بر آب می‌شود، یک کنایه رخداد (Irony

---

۱- ایده‌ی اولیه این نوشتار از بیان علامه طباطبایی(ره) در تفسیر «**لَتُنَبِّئَنَّهُمْ**» (یوسف: ۱۵) مبتنی بر آیات قیامتی و نیز گفتارهایی از دکتر روزبه توسرکانی بوده است که بدین وسیله به آنان ادای دین می‌کنیم.

of Event) دانسته است. پژوهش «تحلیل ادبی درون‌مایه‌ی اصلی داستان یوسف(ع) در قرآن کریم» (زودرنج، ۱۳۹۴)، علی‌رغم عنوان خود، به بخش اصلی کشمکشِ داستان یعنی نپذیرفتن برگزیدگی یوسف(ع) از سوی برادران و فرایندی که برای این پذیرش طی می‌شود، نپرداخته است. برخی دیگر از پژوهش‌ها نیز صرفاً با رویکرد روایت‌شناسی و ادبی انجام شده‌اند و مواجهه‌ی مستقیمی با مسئله‌ی حکمت تربیتی رفتارهای یوسف(ع) در طول سه سفر ندارند (به‌عنوان نمونه، ر.ک. صالحی، ۱۳۹۵؛ رجبی، ۱۳۹۲). وجه تمایز این نوشتار ورود به سوره با پرسش از رفتارهای یوسف(ع) در طول سه سفر و به‌کارگیری ابزارهای تفسیری و روایت‌شناسانه برای فهم حکمت تربیتی رفتارهای یوسف(ع) است. بدین منظور، به دو نقطه‌ی عطف روایت، یعنی آیات وحی و سؤال، توجه ویژه‌ای شده است و بر اساس فهم جدید از این دو آیه و از روایت سوره، بازنگری در برخی عناصر دیگر آن صورت گرفته است.

۴- بررسی آیه‌ی وحی

ازآنجاکه کشمکش روایت سوره در عمل با آیه‌ی وحی و داستان چاه آغاز می‌شود؛ بنابراین، ابتدا آیه‌ی وحی به‌عنوان اولین نقطه‌ی عطف روایت بررسی می‌شود. متن آیه چنین است: «**فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَةِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ**» (یوسف: ۱۵). همه‌ی ضمایر مفرد مذکر در آیه به یوسف(ع) برمی‌گردد. ماهیت وحی را همانند وحی کودکیِ عیسی(ع) و یحیی(ع)، وحی نبوت در نظر گرفته‌اند (زمخشری،۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۴۵۱؛ طباطبایی،۱۳۵۲، ج ۱۱، ص ۱۰۱). جواب فلما محذوف است (در باب زائده بودن واو ر.ک. بیلکار،۱۴۰۳، ص ۲۴۵ و تأثیر مصحف ابن‌مسعود در شکل‌گیری این ایده در نحو کوفی)؛ همچنین عبارتِ «**لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا**» بیانِ «**أَوْحَيْنَا**» است (ابن‌عاشور،۱۴۲۰ ق، ج ۱۱، ص ۳۳).

توجه به دو نشانه در آیه‌ی وحی می‌تواند جهت‌گیری معنای آیه را روشن سازد: ۱. آیه با حذف جواب لما، سکوتی در خود دارد. این سکوت به‌منزله‌ی نشانه‌ای از شدت قبح عمل برادران به‌کار رفته است و گوینده نمی‌خواهد به‌طور مستقیم سخنی درباره‌ی آن بگوید (طباطبایی،۱۳۵۲، ج ۱۱، ص ۹۵؛ جوادی آملی،۱۳۹۵، ج ۴۰، ص ۲۱۱)؛ ۲. مراد از تعبیر «**بِأَمْرِهِمْ هَذَا**»، همان گناه عظیمِ «به چاه افکندن برادر» است. ابهامی که در این تعبیرِ سربسته وجود دارد، همانند حذف جواب فلما، شدت قبح عمل را نشان می‌دهد. این دو نشانه که فضای آیه را به سوی توجه دادن به عظمت گناه برادران سوق داده، باعث نشده است که مفسران معنای «تنبئ» را در همین فضا بفهمند، بلکه عمدتاً آن را به صرفِ خبر و یادآوری داستان چاه معنا کرده‌اند.

برای فهم دقیق‌تر معنای آیه باید بر معنای عبارتِ «**لَتُنَبِّئَنَّهُم**» تمرکز نمود. قرائت مشهور این واژه «**لَتُنَبِّئَنَّهُم**» با خطاب به یوسف(ع) است. ابن‌عمر آن را «**لَيُنَبِّئَنَّهُم**» به شکل غائب و عیسی بن‌عمر «**لَنُنَبِّئَنَّهُم**» خوانده است (خطیب،۱۴۳۰ ق، ج ۴، ص ۲۰۳). در هر سه صورت، تغییر چندانی در معنای مدنظر این پژوهش ایجاد نمی‌شود. تنها درصورتی‌که فاعل را خداوند بدانیم، باید اجرای این اراده را از طریق یوسف(ع) دانست؛ اما از نظر ریشه، «نبأ» بنا بر قول راغب، معنای «عظمت»

فایده را در خود دارد. نبأ در قرآن کریم تنها برای امور عظیم به‌کار می‌رود (راغب اصفهانی،۱۴۱۱، ص ۷۹۰؛ ابوالبقاء، بی‌تا، ص ۸۸۶؛ همچنین ر.ک. عسکری،۱۴۰۰، ص ۳۳ و قرشی،۱۳۷۱، ج ۷، ص ۸)؛ به‌عنوان نمونه، آیه‌ی تبیین صرفاً زمانی که خبر از امری عظیم باشد، تبیین خبر فاسق را ضروری شمرده است (راغب اصفهانی،۱۴۱۲، ص ۷۹۰؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۴، ص ۲۵۵). هم‌نشینی تأکیدی نبأ با صفت عظیم (در نبأ: ۲ و ص: ۶۷) نیز مؤیّدی بر این معناست.

از نظر صرفی، «**لَتُنَبِّئَنَّهُم**» از باب تفعیل است. باب تفعیل در مقایسه با باب إفعال، برای رساندن معنای تعدیه کامل، مبالغه و کثرت به‌کارمی‌رود. تشدید در عادت زبانی عرب نیز نشانه‌ی مبالغه و کثرت است (ابن‌جنی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۵۰۷؛ رضی استرآبادی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۶۷)، چنان‌که «**غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ**» را به معنای شدت بستن درها نیز دانسته‌اند (بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۲۹۹). راغب نیز به بلیغ‌تر بودن نَبَّأ، نسبت به أنبأ اشاره کرده است، هرچند لغت‌دانان متقدم اشاره‌ای به این معنا نکرده‌اند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۷۹۰). از این نظر، کاربردشناسی قرآنی اهمیت دوچندانی می‌یابد. درمجموع، ابواب فعلی نبأ ۵۰ استعمال در قرآن دارند (ر.ک. عبدالباقی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۶۸۵ و ۶۸۶). از این تعداد، یک مورد در باب استفعال (یونس: ۵۳)، ۴ مورد در باب إفعال (تحریم: ۳؛ بقره: ۳۱ و ۳۳) و همه‌ی ۴۵ مورد دیگر در باب تفعیل است. پرتکرارترین کاربرد نبأ در باب تفعیل (۲۱ مورد از ۴۵ مورد)، آیات قیامتی است که در آن‌ها فاعل تنبئ خداوند است و باب تفعیل بر کامل بودن تفهیم در قیامت دلالت دارد (مائده: ۱۴، ۴۸ و ۱۰۵؛ انعام: ۶۰، ۱۰۸، ۱۵۹ و ۱۶۴؛ توبه: ۹۴ و ۱۰۵؛ یونس: ۲۳؛ نور: ۶۴؛ عنکبوت: ۸؛ لقمان: ۱۵ و ۲۳؛ زمر: ۷؛ فصلت: ۵۰؛ مجادله: ۶ و ۷؛ جمعه: ۸؛ تغابن: ۷؛ قیامه: ۱۳). همه‌ی موارد دیگری که در آن فعلی از ریشه نبأ برای خداوند استفاده‌شده، از باب تفعیل است (فاطر: ۱۴؛ تنبیء آخر در تحریم: ۳؛ توبه: ۶۴؛ تنبیء اول در توبه: ۹۴؛ شعراء: ۲۲۱). مورد کاربرد دیگر، در قالب دستوری و در خطاب به پیامبر (ان) است تا امری را برای مخاطب خود به‌طور کامل تفهیم کنند (آل‌عمران: ۱۵ و ۴۹؛ مائده: ۶۰؛ حجر: ۴۹ و ۵۱؛ حج: ۷۲؛ قمر: ۲۸؛ یوسف: ۱۵). در همه‌ی کاربردهای قرآنی دیگر نیز پس از تنبئ، بیانی تفصیلی آمده است (به‌عنوان نمونه، مائده: ۶۰؛ شعراء: ۲۲۱ تا ۲۲۳؛ حجر: ۵۱؛ نجم: ۳۶ که در آیه‌ی ۳۸ به بعد، تفصیلی از معارف این صُحُف می‌آید؛ کهف: ۱۰۳ تا ۱۰۶)؛ اما در مقابل، سه مورد از چهار موردِ باب إفعال در داستان إنبأ اسماء از سوی آدم(ع) به ملائکه آمده است. این تعبیر به‌نوعی با «علّم» که برای تعلیم خداوند به آدم(ع) است، در تقابل و قیاس است و می‌توان آن را به صرفِ «خبر دادن» و صورت تقلیل‌یافته از «علّم» معنا کرد. مورد دیگر در مقام جدل و از سوی یکی از همسران پیامبر(ص) برای تقلیلِ علم پیامبر(ص) بیان‌شده است و پیامبر(ص) نیز در مقام پاسخ، با تبدیل أنبأ به نَبَّأ و بدون مفعول‌به دوم، علم الهیِ خود را کامل، یقینی و عام معرفی می‌کنند. کثرت و تفصیلِ باب تفعیل می‌تواند در عین حال افاده‌ی معنای «تدریج» نیز داشته باشد، چنان‌که نظریه‌ی مشهور در باب تفاوت «تنزیل» و «انزال» درباره‌ی قرآن، «تنزیل» را دال بر نزول تدریجی می‌داند (طباطبایی،۱۳۵۲، ج ۲، ص ۱۵).

بنابراین، معنای «**لَتُنَبِّئَنَّهُم**» با به‌کارگیری مؤلفه‌ی معناییِ «عظمت» از ریشه‌ی این فعل (نبأ) و دو مؤلفه‌ی «اغراق و کامل بودن» و «کثرت و تدریج» از باب این فعل (تفعیل)، این عبارت را

می‌توان به شکلی دقیق‌تر چنین معنا کرد: «تو قطعاً در آینده امری عظیم را به‌تدریج و به شکلی کامل به آنان خواهی فهماند.» توجه به این نکته ضروری است که تفسیرهای مبتنی بر «خبر دادن» (و نه ایجاد فهم عمیق)، علاوه بر آنکه از لغت فاصله می‌گیرند؛ همچنین نمی‌توانند توجیه مشخصی برای کارکرد خبر دادن در سیر داستان بیان کنند.

پس از روشن‌تر شدن معنای عبارتِ «**لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَـٰذَا**»، لازم است جمله‌ی حالیه‌ی «**وَهُمْ لَايَشْعُرُونَ**» را بررسی کنیم. از نظر معنا، حال به حالت برادران اشاره دارد. عامل‌الحال می‌تواند «**لَتُنَبِّئَنَّهُم**» باشد که بر این پایه، معنای آیه چنین می‌شود: تو آنان را تنبئ خواهی کرد، درحالی‌که آنان نمی‌فهمند. احتمال دوم اینکه فعلِ «أَوْحَينَا» عامل‌الحال باشد: آنان درکی از وحی نداشتند و نمی‌فهمیدند که ما به یوسف(ع) وحی می‌کنیم.

ابتدا به نقد و بررسی ارجاع حال به «**أَوْحَينَا**» می‌پردازیم (زمخشری،۱۴۰۷، ج ۲، ص ۴۵۱؛ ابن‌عطیه،۱۴۲۲، ج ۳، ص ۲۲۶؛ طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۳۳۱؛ ابن‌عاشور،۱۴۲۰، ج ۱۲، ص ۳۴). این احتمال به سه علت تضعیف می‌شود: ۱. تا حدی بدیهی است که برادران رخداد وحی را درک نمی‌کردند و بیان آن زائد می‌شود؛ به‌ویژه با شخصیتی که سیر سوره تا بدین‌جا از برادران ترسیم کرده است (همچنین ر.ک. طباطبایی،۱۳۵۲، ج ۱۱، ص ۱۰۲)؛ ۲. عامل‌الحال نزدیک‌تر (**لَتُنَبِّئَنَّهُم**) بر دورتر (**أَوْحَينَا**) اولویت دارد؛ ۳. در سیاق آیات و نیز در سیر کلی روایت، درک نکردن وحی کارکرد مشخصی نمی‌یابد. صاحب الجدول نیز ارجاع حال را تنها به «**لَتُنَبِّئَنَّهُم**» گرفته است (صافی،۱۴۱۱، ج ۱۲، ص ۳۹۵) و بنا بر علل یادشده، ارجاع حال به أَوْحَينَا تضعیف می‌شود.

اما در حالت ارجاع حالِ «وَهُمْ لايَشْعُرُونَ» به «**لَتُنَبِّئَنَّهُم**»، بیشتر مفسران آن را به ناشناس بودن یوسف(ع) در زمانِ خبر دادن معنا کرده‌اند. خبر دادنِ ناشناس یوسف(ع) را برخی به داستان جامی دانسته‌اند که یوسف(ع) به‌وسیله‌ی آن و در هیئتی رازگویانه از گذشته خبر می‌دهد و برخی صرفاً با تطبیق بر آیه‌ی «**فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ**» (یوسف: ۵۸)؛ اما این تعبیر صرفاً به نشناختن یوسف(ع) در زمان تنبئ دلالت ندارد؛ زیرا با تعبیر متفاوتِ «**لايَشْعُرُون**» (نه مُنْکِرُون) به‌کار رفته و اتحاد معنایی این دو تعبیر نیازمند دلیل است. مشتقات نکر در قرآن بر ناشناس بودن یک فرد یا شیء در معنای عرفی دلالت دارد و مشتقات عرف، شناخت عرفی و ظاهری هستند (نمل: ۴۱؛ مؤمنون: ۶۹؛ ذاریات: ۲۵؛ حجر: ۶۲). در لغت نیز، نکر به معنای نشناختن و متضاد عرف است (راغب اصفهانی،۱۴۱۲، ص ۵۶۲؛ قرشی،۱۳۷۱، ج ۷، ص ۱۱۰)؛ اما بر عکس، «**لايَشْعُرُونَ**» در هیچ کاربرد قرآنی برنشناختن یک فرد دلالت ندارد، بلکه در بیشتر موارد، در درک نکردن فرایندهای عمیق استعمال شده است (بقره: ۹؛ آل‌عمران: ۶۹؛ نحل: ۲۶). «**شَعَرْتُ**» فهمیدنِ چیزی به باریکی مو (الشَّعر) است و شِعر شناخت دقیق است (ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۱۹۵؛ عسکری، ۱۴۰۰، ص ۷۴؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۴۵۷). التحقیق نیز برای این ریشه، مؤلفه‌ی معنایی دقت و ظرافت را بیان کرده است (مصطفوی،۱۴۳۰، ج ۶، ص ۹۰ و ۹۱)؛ بنابراین، تعبیرِ «**لَايَشْعُرُون**» نمی‌تواند به صرف نشناختن تطبیق شود و دلالتی فراتر از آن دارد.

بر اساس این مقدمات شامل سکوت و ابهام غرض‌مندِ آیه‌ی وحی، معنای ریشه و باب

«**لَتُنَبِّئَنَّهُمْ**»، معنای دقیق «**لَایشْعُرُونَ**» و ارجاع آن به «**لَتُنَبِّئَنَّهُمْ**» می‌توان آیه‌ی وحی را چنین ترجمه کرد: و ما به یوسف(ع) وحی کردیم و محتوای وحی این بود که «تو قطعاً در آینده امری عظیم را که همان حقیقت قبیحِ عملِ به چاه افکندن است، به شکلی کامل، عمیق و تدریجی به آنان خواهی فهماند، درحالی‌که آنان هیچ درکی از این فرایند ندارند.»

چنان‌که از معنای اولیه‌ی بیان‌شده برای آیه مشخص است، آیه متضمن یک پیش‌گویی است. برای فهم زمان تحقق این پیش‌گویی به تحلیل و بررسی آیه‌ی سؤال خواهیم پرداخت.

۵- بررسی آیه‌ی سؤال

متن آیه‌ی سؤال که از زبان یوسف(ع) و در خلال سفر سوم برادران به مصر است، از این قرار است: «**قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ**» (یوسف: ۸۹). درباره‌ی این آیه هیچ اختلاف قرائتی ثبت‌نشده است (رک. خطیب،۱۴۳۰، ج ۴، ص ۲۰۳). معنای آیه تا حد خوبی روشن است. اسلوب آیه مشابه آیه‌ی وحی است؛ زیرا میان «ما فعلتم» و «امرهم هذا» و نیز میان «علم» با «نبأ» تقارن معنایی برقرار است. از سوی دیگر، ارجاع متقابل دو آیه قابل توجه است: عبارتِ «**مَا فَعَلْتُمْ...إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُون**» به‌طور ویژه به جهل برادران در زمان عملِ به چاه افکندنِ یوسف(ع) اشاره دارد (ر.ک. فخر رازی،۱۴۲۰، ج ۱۸، ص ۵۰۴؛ طباطبایی، ۱۳۵۲، ج ۱۱، ص ۹۶) و تعبیر «وَهُمْ لا يَشْعُرُون» به درک نکردن فرایند تنبیء، به‌طور خاص در آیه‌ی سؤال ارجاع دارد. این تشابه اسلوب و ارجاع متقابل نشان‌دهنده‌ی همبستگی معنایی دو آیه است و پیش از هر چیز دلالت بر آن دارد که وعده‌ی آیه‌ی وحی یعنی ایجاد فهم کامل از حقیقت قبیحِ عملِ به چاه افکندن از سوی یوسف(ع)، در آیه‌ی سؤال محقق می‌شود (ر. ک. طباطبایی،۱۳۵۲، ج ۱۱، ص ۱۰۰).

از سوی دیگر، تعبیر «**إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُون**» دلالت دارد که برادران در زمان پرسش یوسف(ع)، به درکی از گناه جاهلانه‌ی خود در گذشته رسیده‌اند و از جهل جوانی خود فاصله گرفته‌اند (همچنین فهمِ جهل در معنای معقولیت اخلاقی با این پژوهش همخوانی ویژه‌ای دارد. ر.ک. ایزوتسو، ۱۴۰۱، ص ۵۵ و ۵۶). بر اساس این، پرسش یوسف(ع) در آیه‌ی سؤال، بیان‌کننده‌ی سرزنش یا انتقام نیست. این پرسش از سوی کسی طرح‌شده است که مدتی طولانی برای ایجاد علم و فهم در برادران نسبت به حقیقت گناه آنان کوشیده است و درنهایت، می‌پرسد: «آیا اکنون با پشت سر نهادنِ این فرایندها، این علم و فهم برای شما حاصل شده است؟»

۶- فهم تشریعی از آیه‌ی وحی بر اساس همبستگی آیه‌ی وحی و سؤال

بر اساس فهم همبسته‌ی دو آیه که تاکنون بیان شد، لازم است هدف از وحی شدن به یوسف(ع) در چاه بررسی شود. پاسخِ متعارف آرامش دادن به یوسف(ع) است، درحالی‌که یوسف(ع) کودکی تنهاست که در موقعیت ترسناک چاه، در معرض برخورد خشن برادران خویش قرار گرفته است (زمخشری،۱۴۰۷، ج ۲، ص ۴۵۰؛ عبده،۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۲۶۶؛ سید قطب، ۱۴۰۸ ق، ج ۴، ص ۱۹۷۵). از سوی دیگر، این وحی را اخبار از آینده‌ی قطعی دانسته‌اند (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱۲، ص ۳۳).

درواقع، این دو بیان از آیه‌ی وحی بیان‌کننده‌ی یک حقیقت‌اند؛ وقتی عبارتِ «**لَتُنَبِّئَنَّهُم**» صرفاً پیش‌بینی و اخبار از آینده است، کارکرد وحی نیز آرامش به یوسف(ع) در چاه خواهد بود؛ اما هرچند وحی کارکرد آرامش دادن به یوسف(ع) را نیز دارد، مسئله محدود به این کارکرد نمی‌شود. رؤیای ابراهیم(ع) برای فهم این مسئله قابل‌توجه است: ابراهیم(ع) در خواب می‌بیند که پسرش را ذبح می‌کند (صافات: ۱۰۲). ابراهیم(ع) خواب را به‌مثابه یک وعده صرفاً باور نمی‌کند، بلکه درمی‌یابد که خواب امری تشریعی برای ذبح فرزند است؛ بنابراین، به انجام آن دستور مبادرت می‌ورزد (صافات: ۱۰۳) و در اینجاست که وحی می‌شود: «**وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا**» (صافات: ۱۰۴ و ۱۰۵) (همچنین ر. ک. نحوه‌ی تفسیر خواب ملک در طباطبایی، ۱۳۵۲، ج ۱۱، ص ۱۹۱). بر این پایه و بنا به فضای «ایجاد فهم کامل» که از معنای آیه‌ی وحی استنباط شد و نیز معنای سؤال یوسف(ع) از محقق شدن این فهم، آیه‌ی وحی نیز معنایی تشریعی در خود دارد؛ به بیان دیگر، «**لَتُنَبِّئَنَّهُم... وَهُمْ لايَشْعُرُون**»، علاوه بر پیش‌گویی، مأموریتی برای یوسف(ع) است تا این پیش‌گویی را به دست خود محقق گرداند؛ بنابراین، می‌توان فهم آیه‌ی وحی را یک گام پیش‌برد: ما به یوسف(ع) وحی کردیم و محتوای وحی این بود که «تو قطعاً در آینده امری عظیم را که همان حقیقت قبیح عملِ به چاه افکندن است، به شکلی کامل، عمیق و تدریجی به آنان خواهی فهماند: باید بفهمانی، درحالی‌که آنان هیچ درکی از این فرایند ندارند.»

۷- چگونگی محقق کردنِ وظیفه‌ی «لَتُنَبِّئَنَّهُم» از سوی یوسف(ع) و هدف از آن

یوسف(ع) در مراحل سه‌گانه‌ی آزاد شدن از چاه، رسیدن به خانه‌ی عزیز و به‌ویژه به قدرت رسیدن در مصر، به کنعان برنمی‌گردد؛ زیرا با حکمت خویش (یوسف: ۲۲) می‌داند که در صورت بازگشت، دستور وحی غیرقابل اجرا خواهد شد. «**لَتُنَبِّئَنَّهُم**» در آیه مقید به «**وَهُمْ لَايَشْعُرُونَ**» شده است و لازمه‌ی اجرای آن شناخته نشدن یوسف(ع) است؛ بنابراین، یوسف(ع) ایثارگرانه خود را از آنان دور نگه می‌دارد تا «موقعیت و زمینه‌ی فهم قبح عمل» برای آنان فراهم گردد. چنان‌که تدبر در آیه‌ی وحی نشان می‌دهد، مأموریت یوسف(ع) صرفاً صبر و انتظار نیست. مسئله‌ی مهم نحوه‌ی محقق کردنِ وظیفه‌ی «**لَتُنَبِّئَنَّهُم**» است. با بازگشت برادران به روایت در آیه‌ی ۵۸ و نشناختن یوسف(ع)، ایشان شرایط را برای شروع اجرای فرمان وحی آماده می‌بینند. برادران عملی را در جوانی انجام داده‌اند که در نظرشان امری کوچک جلوه می‌کرد و همان عمل نیز اکنون در شرایط جدید زندگی و دغدغه‌ی معاش، به فراموشی سپرده‌شده است. در چنین شرایطی، یوسف(ع) برای ایجاد فهم کامل از شدت قبح این عمل می‌خواهد آنان را در «موقعیتی مشابه» قرار دهد؛ موقعیتی که از زاویه‌ی دید خاندان، مشابه عمل آنان با یوسف(ع) و با همان انگیزه‌هاست. یوسف(ع) برای عملی کردن مأموریت وحی و بر اساس حکمت الهی خویش، موقعیت گناه برادران در ماجرای چاه را بازسازی می‌کند، بدین ترتیب که ابتدا نزد آنان اعتمادسازی می‌کند؛ سپس برادر پدری را طلب می‌کند و درنهایت، در سفر دوم، داستان قرار دادن «**سِّقَايَة**» و بازداشت برادر را پیش می‌آورد. آنان اکنون در موقعیت مشابه گناه خود در ماجرای چاه قرار دارند و این بار، بنا به عللی که

در بخش «رشد اخلاقی برادران در موقعیت بازسازی‌شده» بررسی خواهد شد، سنگینی موقعیت را به‌طور کامل درک می‌کنند و همچنین عظمت گناه خود در ماجرای چاه را نیز احساس می‌نمایند. این بازسازی فرصتی دوباره برای درک و انتخاب آگاهانه فراهم می‌کند. آنان نه با یادآوریِ لفظی خاطره‌ی گناه، بلکه به شکلی عملی در یک موقعیت مشابه قرار گرفته‌اند. به این ترتیب، «فهم عمیق از طریق فرایندی تدریجی» که مدنظر آیه‌ی وحی است، (**لَتُنَبِّئَنَّهُم**) محقق می‌گردد؛ آن‌هم به شکلی که برادران هیچ درکی از قرار گرفتن در چنین فرایندی از سوی یوسف(ع) ندارند (**وَهُمْ لَایشْعُرُون**)؛ بنابراین، مبالغه و کامل بودن فهم در باب تفعیل با عملی بودن این فرایند تطبیق می‌شود؛ کثرت و تدریجِ نهفته در باب تفعیل با طول سه سفر قابل‌فهم است و عظمت نهفته در ریشه‌ی نبأ به عظمت قبح عمل آنان اشاره دارد. لایشعرون نیز نه با صرف نشناختن، بلکه به درک نکردن برادران از قرار گرفتن در چنین فرایندی دلالت دارد.

از دیدگاه تربیتی، غایت این فرایند فراهم کردن زمینه‌ی توبه و بازگشت برادران است. در پایان، یوسف(ع) از سرِ دلسوزی پیامبرانه می‌پرسد: حال پس از طی شدن همه‌ی این فرایندها، آیا به‌طور کامل علم و فهم به‌دست آوردید که چه ظلم فاحشی در حق یوسف و برادرش کردید؟ (یوسف: ۸۹)؛ و آنان با شناخت او و درک قبح عملشان، به ندامت و توبه می‌افتند (همان: ۹۱). توبه با تعبیر «**آثَرَ**» به معنای برتری و فضیلت دادن انجام می‌شود (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۱۱؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۸؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۲) که نشان از فهم ریشه‌ی گناه و تحقق فهم عمیقِ مدنظر آیه‌ی وحی دارد. ریشه‌ی گناه آنان نپذیرفتن برتری و برگزیدگی الهی یوسف(ع) (یوسف: ۶ و ۹۰) و حسادت به جایگاه ایشان بوده است (همان: ۸). عبارتِ «**آثَرَکَ اللَّهُ عَلَینَا**» (همان: ۹۱) که در آن، برادران برتری یوسف(ع) بر خود را به خداوند نسبت می‌دهند، نشانه‌ی روشنی بر فهم ریشه‌ی گناه از سوی برادران است. تأکیدات درون آیه‌ی ۹۱ نیز مؤیدی است بر این معنا که مسئله‌ی «فهم کامل» محقق شده است. نمی‌توان پرسش یوسف(ع) را توبیخ یا مجازات دانست (ر.ک. زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۵۲؛ طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۳۳۲ و ۳۳۳)؛ زیرا پس از توبه، یوسف(ع) نه از مجازات یا کیفر الهی گناه، بلکه از نبودن ملامت، رحمت و به‌طور خاص از غفران الهی سخن می‌گوید. این معنا به‌طور کامل با فضای ایجاد فهم کامل از حقیقت عمل و نه توبیخ و مجازات سازگار است. یوسف(ع) همه‌ی فرایند بازنگشتن به کنعان و دور ماندن از پدر، معرفی نکردن خود به برادران و رفتارهای سه سفر را از دلسوزی پیامبرانه و برای ایجاد فهم از حقیقت قبیح گناه و توبه از آن انجام می‌دهد. در پایان ماجرا نیز، همه‌ی متوجه دروغ گرگ می‌شوند؛ اما با طراحی هدفمند یوسف(ع) به‌وسیله‌ی پیراهن خویش که از یک‌سو وسیله‌ی درمان چشم پدر و سوی دیگر، وسیله‌ی اثبات صدق گفتار آنان و زنده بودن یوسف(ع) و نجات از قحطی است، در عمل گناه آنان در این میان گم می‌شود.

همچنین بر اساس الگوی بازسازی گناه برادران در ماجرای چاه معلوم می‌شود که چرا یوسف(ع) مسئله‌ی سرقت و نه چیز دیگر را به‌عنوان راه‌حل بازداشت بنیامین به‌کار می‌گیرد. برادران به‌محض مواجهه با خارج شدن پیمانه از بار بنیامین گفتند: «اگر او دزدی کند [شگفت

نیست]، همانا برادرش نیز پیش از این دزدی کرد!» (یوسف: ۷۷). آنان تهمتی قدیمی به یوسف(ع) در باب سرقت داشتند. گناه تهمت که همچون گناه چاه فراموش شده بود، ندامتی نیز در پی ندارد. در حقیقت، یوسف(ع) هر دو گناه فراموش‌شده و توبه‌نکرده‌ی آنان را برایشان زنده می‌کند تا زخم کهنه امکان درمان بیابد و مسیر توبه باز شود.

۸- نوع روایت‌پردازی قرآن در «بازسازی عملی موقعیت گناه چاه»

تحلیلِ «بازسازی عملی موقعیت گناه چاه» از سوی یوسف(ع) تاکنون به‌واسطه‌ی باب تفعیل در «**لَتُنَبِّئَنَّهُم**» پشتیبانی شد و بیان گردید که این تعبیر بیشتر با «بازسازی عملی» سازگار است تا با صرفِ خبر دادن؛ اما نوع روایتگری سوره نیز مؤیدی بر صحت تحلیل است. در نوع روایتگری داستان بنیامین، قرآن کریم الگوی «تداعی معانی» را به شکلی صریح به‌کار گرفته است.[1] عبارتی که در زمان برگرفته شدن بنیامین آمده است، چنین است: «**قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ**» (همان: ۸۳ و ۱۸). عبارتِ خاص و طولانی تسویل عیناً تکرار می‌شود و دقیقاً صحنه توجیه‌گری برادران برای داستان یوسف(ع) را برای خواننده تداعی می‌کند. این تداعی به شکلی هدفمند در سبک روایتگری سوره گنجانده شده است تا مشابهت بالای روایت دوم و اول را نمایان سازد و از این راه، به معنای روایت راهنمایی کند که همان بازسازی این موقعیت از سوی یوسف(ع) است. این مسئله وقتی روشن‌تر می‌گردد که دقت کنیم، قرآن کریم از یعقوب(ع) جمله‌ای سربسته و مجمل را نقل می‌نماید تا در هر دو موقعیتِ متفاوت قابل‌بیان باشد؛ هم هنگامی‌که دروغ گفته‌اند، دچار آرایش نفس هستند، هم زمانی که متوجه کید یوسف(ع) نشده‌اند، دچار آرایش نفس هستند و حقیقت ماجرا را درنیافته‌اند. تداعی معانی به همین دو عبارت کلیدی محدود نمی‌شود. تلاش اولی که برادران برای همراه بردن بنیامین دارند، چنین روایت‌شده است: «**يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**» (همان: ۶۳). عبارت «**وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**» خواننده را به یاد عبارت کاملاً مشابهی در روایت اقناع اول برای راهی کردن یوسف(ع) می‌اندازد؛ همچنین برادران هم در داستان یوسف(ع) و هم در داستان بنیامین، در دو مرحله تلاشی برای راهی کردن برادر با خود دارند که بار اول شکست می‌خورد و بار دوم موفق می‌شوند. در مرحله‌ی اول دو دلیل می‌آورند: «**إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ: وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.**» این الگو در داستان بنیامین نیز با «**ارْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا: وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**» حفظ می‌گردد. این موقعیت مشابه، احساس بازگشت به فضای گناه چاه را در برادران ایجاد می‌کند. روایتگری داستان در تناسب کاملی میان فرم و محتوا و با کمک فن تداعی معانی، دقیقاً همین احساسات را در مخاطب داستان خلق می‌نماید تا هم‌سفر با برادران، در موقعیتی مشابه قرار گیرد و به فهم حقیقت روایت راه یابد.

۱- برای مشاهده‌ی نمونه‌ی دیگر از الگوی تداعی معانی، به تکرار عبارت «**إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ**» در مائده: ۱۰۹ و ۱۱۶ توجه کنید. به شکلی حساب‌شده، آیه‌ی ۱۱۶ که در مقام بیان عیسی(ع) از نداشتن علم به امت خویش است، با این عبارت تکراری، آیه‌ی ۱۰۹ را تداعی می‌کند که بیان کلی همین قاعده درباره‌ی همه‌ی انبیاء است و بدین وسیله متن را به شکلی منسجم درمی‌آورد؛ همچنین ر.ک. آل‌عمران: ۳۵ و ۳۸ با آل‌عمران: ۳۴.

۹- مؤیداتی از سایر قسمت‌های سوره در تأیید فهم جدید

این فهم جدید از سوره مؤیداتی از سایر قسمت‌های اعم از تذییل آیه‌ی ۷ و آیه ۵۶ نیز دارد که به‌ترتیب بررسی خواهند شد.

۹-۱- تناسب فهم جدید با تذییل سوره: فهم کلی از بدنه‌ی یک سوره، به‌ویژه درباره‌ی قصص قرآنی، در شرایطی می‌تواند معتبر باشد که با نتایج و دستورهای پایان سوره هم‌خوانی داشته باشد. همبستگی معنایی تذییل و بدنه عموماً به‌واسطه‌ی کلمات یا اسلوب‌های مشابه ایجاد می‌شود؛ به‌عنوان‌مثال، به داستان ردّ موسی(ع) به مادر ایشان (قصص: ۷ و ۱۳) توجه کنید که در تذییل سوره، دقیقاً با تعبیری از همین ریشه به پیغمبر اکرم(ص) وعده‌ی بازگشت به مکه می‌دهد (همان: ۸۵) (همچنین ر.ک. امر به صلاه در طه: ۱۴ و ۱۳۲). با توجه به فهم جدید از روایت سوره می‌توان ارتباط برخی آیات کلیدی در تذییل سوره‌ی یوسف (آیات ۱۰۲ تا ۱۱۱) را به بدنه‌ی سوره دریافت.

این معنا که پیغمبر اکرم(ص) اجر نمی‌خواهد و امر می‌شود که اجری نخواهد (یوسف: ۱۰۴)، کاملاً متناسب با فهم جدید سوره است. توضیح اینکه یوسف(ع) به‌سبب دلسوزی پیامبرانه برای رشد اخلاقی برادران، بدون هیچ چشم‌داشتی سال‌های متمادی صرفاً برای ایجاد زمینه‌ی توبه و رشد اخلاقی برادران صبر و تلاش می‌کند.

آیه‌ی ۱۰۳ که بلافاصله پس از یادآوری مکر برادران است، به پیغمبر اکرم(ص) بیان می‌کند که هرچند به ایمان آوردن مردم حریص باشی، بیشتر آنان ایمان نخواند آورد (همان: ۱۰۳)؛ و سپس در آیه‌ی ۱۰۶ بیان می‌شود که بیشتر ایمان‌آوردندگان نیز خالی از شرک نیستند (همان: ۱۰۶). این مضمون در فهم جدید از داستان سوره زمینه‌ی مشخصی دارد. مسیر طولانی و دشوار تربیت و بازگشت به‌سوی خدا شاید از اصلی‌ترین مضامین داستان در فهم جدید است و آیه‌ی ۱۰۳ نیز به شکلی قاطع بیان می‌کند که بیشتر مردم این مسیر دشوار را نخواهند پیمود. همه‌ی برادران در سیر پرفراز و نشیب روایت رشد کرده‌اند؛ اما این به معنی خلوص کامل همه‌ی آنان نیست. به‌ویژه وقتی به آیه‌ی ۱۰۲ که پس از داستان سجده روایت شده است، دقت کنیم: بازگشت به عقب (Flash Back) در پایان روایت، با کمک دو کلیدواژه‌ی تداعی‌کننده‌ی «جمع» و «امر»، ما را به صحنه‌ی به چاه افکندن یوسف(ع) منتقل می‌کند. قرآن کریم با این کار، نبودِ غفران کاملِ همه‌ی برادران را تذکر می‌دهد؛ همچنین با توجه به اینکه گروهی از برادران در سفر سوم به مصر نمی‌آیند (طباطبایی، ۱۳۵۲، ج ۱۱، ص ۲۴۵)، جمله‌ی یوسف(ع) در این سفر که «امروز هیچ ملامتی بر شما نیست» (یوسف: ۸۱) دلالت خاصی دارد؛ برادرانی که نیامده‌اند، هنوز شایسته ملامت‌اند (همچنین درباره‌ی این گروه برادران ر. ک. همان: ۹۵ و ۹۸).

همبستگی و تداعی معنایی در سایرِ عناصر تذییل نیز تناسب خوبی با فهم جدید روایت دارند: اجر در آیه‌ی ۱۰۴ و ۵۷، شرک در آیه‌ی ۱۰۸ تذییل و ۳۸ متن، خیر بودنِ دارالاخره با قید تقوا در ۱۰۹ و ۵۷، یاس در ۱۱۰ و ۸۷ و «**تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ**» در آیه‌ی آخر با آیات ۶، ۲۱ و ۱۰۱.

۹-۲- تناسب فهم جدید با آیه‌ی ۷: این فهم از داستان به‌طور کامل با مضمون آیه‌ی ۷ متناسب است: «**لَقَدْ كانَ فِي يوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آياتٌ لِلسَّائِلِينَ**» (همان: ۷). این آیه در صدر روایت

سوره، مضمون اصلی روایت را نه در رابطه‌ی میان یوسف(ع) و یعقوب(ع) یا همسر عزیز، بلکه در رابطه با برادران می‌داند. فهم جدید نیز متناسب با همین آیه، کل داستان را بر محور رابطه‌ی یوسف(ع) و برادران روایت کرده است. حتی نقش یعقوب(ع) در روایت چنان‌که در بخش پایانی بیان خواهد شد، مکمل نقش یوسف(ع) در رابطه با برادران است. بخش قصر و زندان که در غیبت برادران است، باید در حکم آماده‌سازی یوسف(ع) برای رسیدن به جایگاه عزیز مصر و اجرای مأموریت آیه‌ی وحی در قبال برادران فهمیده شود.

۹-۳- تناسب فهم جدید با آیه‌ی ۵۶: این فهم جدید می‌تواند تبیینی روشن از علت برنگشتن یوسف(ع) ارائه کند (ر. ک. بخش ۷ از همین نوشتار). بر این مبنا، کارکرد خاص آیه‌ی ۵۶ روشن می‌شود؛ زیرا آیه به‌گونه‌ای کنایه‌آمیز توجه می‌دهد که یوسف(ع) که در همه‌ی عمرش در مصر به‌نوعی محدود به قصر و زندان بوده است، اکنون در آزادی کامل است؛ اما بااین‌حال، نزد پدر بازنمی‌گردد. آیه‌ی ۵۶ دقیقاً در زمان به قدرت رسیدن یوسف(ع) با تعبیر «**يَتَبَوَّأُ**»، این پرسش را القا می‌کند که چرا یوسف(ع) نزد پدر بازنمی‌گردد.

۱۰- استدلال بر مبنای بهترین تبیین برای فهم جدید

برای اعمال یوسف(ع) در طول سه سفر، از طلب برادر تا زمینه‌سازی تهمت دزدی و...، در تفسیرهای موجود تبیین روشنی ارائه نشده است؛ اما در فهم جدید تبیین روشنی می‌یابد. در تفسیرهای موجود روشن نمی‌شود که چرا یوسف(ع) همه‌ی این عملیات پیچیده را انجام می‌دهد و هدف از معرفی نکردنِ خود تا بازداشت بنیامین چیست؟ بدون این تبیین، در عمل یک بخش کلیدی از داستان در ابهام باقی می‌ماند؛ اما در فهم جدید معلوم می‌گردد که حکمت همه‌ی اعمال یوسف(ع) بازسازی شرایط عمل اول برادران است تا آنان را به مرحله‌ی درک قبح عمل خود و توبه برساند. این استدلال می‌تواند مستقل از همه‌ی استدلال‌های متنی-تفسیری در باب آیه‌ی وحی و سؤال، به‌عنوان استدلال بر مبنای بهترین تبیین برای قطعه‌ی سفرهای سه‌گانه تلقی گردد.

۱۱- بررسی سنت تفسیری حول آیه‌ی وحی و سؤال

پس از تقریر فهم جدید روایت و بیان مؤیدات لازم در تأیید و تقویت آن ضروری است این قول جدید را به مدد سنت تفسیری ذیل دو آیه‌ی وحی و سؤال بررسی کنیم.

۱۱-۱- سنت تفسیری حول آیه‌ی وحی

تفسیر کشّاف با مترادف‌انگاریِ واژه‌ی «تنبئ» با «تحدیث»، مراد از آیه‌ی وحی را چنین بیان می‌کند: تو آنان را از این کارشان باخبر خواهی کرد، درحالی‌که تو را نمی‌شناسند (همچنین ر.ک. شیخ طوسی، بی‌تا، ج ۶، ص ۱۰۹؛ جوادی آملی، ۱۳۹۵، ج ۴۰، ص ۲۱۰). بر اساس این، آیه حامل وعده‌ای الهی است و به اعتقاد صاحب کشّاف، این وعده در جایی تحقق می‌یابد که آنان بر یوسف(ع) وارد شدند و به سبب جایگاه اجتماعی رفیع یوسف(ع) و نیز گذشت زمان، ایشان را

نشناختند؛ اما یوسف(ع) آنان را شناخت (آیه‌ی ۵۸). در اینجا یوسف(ع) بدون معرفی خود، به طرزی رازگویانه با یک گوی، داستان برادری را بیان می‌کند که به چاه افکندند (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۴۴۹-۴۵۰).

این تفسیر از آیه از چند نظر قابل نقد است: ۱. در زمان تهمت دزدی، برادران در مقابل عزیز، از یوسف(ع) با لفظی نکره یاد می‌کنند که نشان می‌دهد، پیش از آن صحنه، یوسف(ع) نه خود را معرفی کرده است و نه به‌واسطه‌ی گوی، سخن از برادری که به چاه افکنده‌اند، به میان آورده است. ضمن این‌که اگر عزیز یک‌بار چنین گویِ رازآلودی را به برادران نشان داده بود، برادران در مقابل عزیز تهمتِ بی‌مبنای دزدی به یوسف(ع) را طرح نمی‌کردند؛ ۲. به تشابه اسلوب آیه‌ی سؤال با آیه‌ی وحی توجه نشده است. این تشابه دلالت دارد که تحقق آیه‌ی وحی در آیه‌ی سؤال است (ر.ک. فخر رازی،۱۴۲۰، ج ۱۸، ص ۵۰۴؛ طباطبایی،۱۳۵۲، ج ۱۱، ص ۹۶)؛ ۳. در این تفسیر به مؤلفه‌ی عظمت که در معنای ریشه «نبأ» نهفته و نیز به معنای شدت و تدریج در ساختِ باب تفعیل توجه نشده است؛ ۴. این تفسیر روایت سوره را با خود روایت تفسیر نمی‌کند؛ گویی «احسن القصص» برای تبیین معنادارِ بخش مهمی از داستان (نه تفصیل و جزئیات بیشتر آن) به اطلاعاتی کاملاً بیرون روایت، همچون ماجرای گوی نیازمند است، درحالی‌که روایتِ داستان کامل است و نیازی به این افزوده ندارد؛ ۵. ماجرای جام اثر معناداری بر ساختار روایی سوره ندارد و صرفاً افزوده‌ای با کارکرد موضعی است؛ به بیان دیگر، یوسف(ع) با چه هدف و دلیلی باید چنین رازگویی به‌وسیله‌ی گوی انجام دهد؟ به‌ویژه آنکه این خبر دادن وعده‌ای الهی است؛ بنابراین، در این دیدگاه، تبیین معینی از رفتارهای یوسف(ع) در طول سه سفر ارائه نمی‌شود و معلوم نمی‌گردد علتِ برنگشتن، معرفی نکردن، ماجرای سفرها و درنهایت، بازداشت بنیامین چیست؟

قرآن کریم پس از ذکر این نکته که یوسف(ع) آنان را در زمان ورود به مصر شناخته است؛ اما آنان یوسف(ع) را نشناخته‌اند، بیان می‌کند: «**وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ**» (یوسف: ۵۹). ظاهراً یکی از علل گرایش به تفسیر گوی حل این مسئله است که یوسف(ع) بتواند بدون معرفی خویش، از برادر پدری (بنیامین) با آنان سخن بگوید؛ اما این مسئله در ادامه‌ی همین آیه حل می‌شود: «**أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ**» (همان: ۵۹). ایجاز حذف در سوره‌ی یوسف(ع) بسیار پرتکرار است (ر.ک. آیه‌ی ۱۰ به ۱۱، آیه‌ی ۱۴ به ۱۵، آیه‌ی ۲۹ به ۳۰؛ ابوحیان،۱۴۲۰، ج ۶، ص ۶۱۹)؛ و آیه‌ی ۶۰ نیز ایجاز حذف دارد: بهترین پذیرایی‌کننده؛ یعنی آنان چند روزی تحت پذیرایی عزیز هستند، عزیز به آنان نزدیک می‌شود و آنان از احوالات خود و خانواده‌شان و نیز داشتن یک برادر پدری سخن گفته‌اند. گفتنی است، داستان گوی در تفاسیر روایی اهل سنت صرفاً مبتنی بر روایتی موقوف از ابن‌عباس است (طبری،۱۴۲۲، ج ۱۳، ص ۳۳؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۵). علاوه بر اینکه همین داستانِ مبهم را برخی با سفر اول، برخی با سفر دوم و برخی با سفر سوم تطبیق کرده‌اند (ر. ک. قول کشاف و التحریر در متن و نیز مقاتل، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۳۲۱ - ۳۲۴؛ سدی، ۱۴۱۴، ص ۳۱۷)، روایت گوی در هیچ‌یک از تفاسیر مأثور از اهل‌بیت(ع)

یافت نشد.

التحریر و مجمع‌البیان نیز در تفسیری مشابه، آیه را به معنای «خبر دادن در حالتی ناشناس» گرفته‌اند (طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۳۳۲؛ ابن‌عاشور،۱۴۲۰، ج ۱۲، ص ۳۳)؛ با این تفاوت که تحقق این وعده را در نه همچون کشّاف در آیه‌ی ۵۸، بلکه در آیه‌ی سؤال دانسته‌اند. التحریر همزمان جمله‌ی یوسف(ع) در آیه‌ی سؤال را تحقق آیه‌ی وحی و نیز در قالب داستان گوی می‌داند (طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۳۳۲؛ ابن‌عاشور،۱۴۲۰، ج ۱۲، ص ۳۳). فی ظلال القرآن نیز قریب به همین معانی، از «یادآوری» صحنه‌ی چاه از سوی عزیز به برادران در حالتی که نمی‌دانند او یوسف(ع) است، سخن گفته است (سید قطب، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۹۷۵ و ۲۰۲۷). بخش فراوانی از اشکالات پیش‌گفته ازجمله اینکه درنهایت مبتنی بر معنای «خبر دادن» است و این خبر دادن بدون کارکرد روایی روشن است، به این تفاسیر نیز وارد است.

مجمع‌البیان در دومین احتمال خود از «**لَتُنَبِّئَنَّهُم**»، آن را در معنای کنایی «مجازات» معنا کرده است (طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۳۳۲). اگر مقصود از مجازات چیزی نزدیک به فرایند تربیتی است که بیان شد، قابل‌پذیرش است؛ اما اگر مجازات در معنایی نزدیک به انتقام فهمیده شود (چنان‌که ظاهر لفظ و مثال ایشان نیز همین معنا فهم می‌گردد)، با توجه به شخصیت تصویرشده از یوسف(ع) در سوره قابل‌پذیرش نیست. چگونه ممکن است شخصی که در زمان آشکار شدن همه‌ی امور و سجده‌ی برادران، نه‌تنها نامی از چاه نمی‌آورد، بلکه از احسان رب و نزغ شیطان سخن می‌گوید و در زمان شناخته شدن از سوی برادران، بلافاصله از منت الهی بر خود، نبود ملامتی بر آنان و غفران الهی سخن می‌گوید، در فکر مجازات و انتقام باشد (همچنین ر.ک. پاسخ بدون گلایه به شرابدار در یوسف: ۴۷ و سؤال سربسته از داستان زنان بدون ذکری از همسر عزیز در یوسف: ۵۰).

المیزان در فهم مراد آیه‌ی وحی بیان متفاوتی دارد و عبارتِ «**لَتُنَبِّئَنَّهُم**» را با استفاده از آیاتِ مربوط به قیامت معنا می‌کند (طباطبایی،۱۳۵۲، ج ۱۱، ص ۱۰۰). در آیات مربوط به قیامت (همچون تغابن: ۷)، تنبئ ایجاد فهم از حقیقتِ عمل است. مؤید نظر ایشان، آیاتی بسیاری همچون انعام: ۱۰۶ است که از تنبئ به اعمال در قیامت سخن می‌گوید که همانا تنبیء به حقیقت عمل است و نه گزارش اعمال (همچنین ر. ک. بیان حقیقت اختلاف‌ها و نه صرفِ بازگویی آن‌ها در مائده: ۴۸ و نظایر آن). بر اساس این بیان المیزان که مبنای این پژوهش نیز قرار گرفت، امر عظیم در تنبئ، با حقیقت عمل برادران تطبیق شد؛ اما المیزان مصداقِ حقیقت عمل را چنین بیان کرده است: یوسف(ع) در آیه‌ی سؤال به برادران می‌گوید: اکنون متوجه شدید که حقیقت عملی که آن روز با من کردید و مرا به چاه انداختید، چه بود؟ شما در آن زمان جاهل بودید و ندانستید که نه‌تنها مرا ذلیل نمی‌کنید، بلکه مرا به عزیزیِ مصر می‌رسانید.

درباره‌ی «مصداقِ» بیان‌شده برای حقیقتِ عمل برادران دو اشکال قابل‌طرح است: ۱. مسئله‌ی برادر در این برداشت حل‌نشده باقی می‌ماند. چرا باید درباره‌ی عملی که آنان برای ذلیل کردن یوسف(ع) انجام دادند و به فرض، حقیقت آن عزیز شدنِ یوسف(ع) باشد، بیان شود: «**هَلْ عَلِمْتُم مَّا**

فَعَلْتُم بِيوسُفَ و أَخِيهِ...»؟ علاوه بر سکوت و ابهام هدفمندِ آیه‌ی وحی، فضای توبه و رفع ملامت در آیات بعد (۹۰-۹۲) نیز مؤیّد این معناست که سوره می‌خواهد عمل آنان در قبال یوسف(ع) و برادرش را به‌مثابه گناهی قبیح «روایت کند»، نه به‌عنوان عملی عزت‌بخش. وقتی حقیقت عمل را شدت قبح آن بدانیم، مسئله‌ی عطف شدنِ برادر حل می‌شود؛ چون دامنه‌ی اثرِ عمل قبیح آنان محدود به یوسف(ع) نیست و برادر نیز در همه‌ی این سال‌ها در سختی و فراقِ یوسف(ع) قرار گرفته است؛ ۲. به چه علت سؤال یوسف(ع) در این مرحله از روایت، پس از فراز و نشیب بسیار در طول سه سفر طرح می‌شود؟ درحالی‌که یوسف(ع) در زمانِ ورود برادران نیز عزیز مصر است و حقیقت بیان‌شده برای عمل آنان (عزت) پیش از این نیز تحقق‌یافته است؛ بنابراین، در این دیدگاه نیز رفتارهای یوسف(ع) در سفرهای سه‌گانه تبیین مشخصی نمی‌یابد.

درباره‌ی کارکردِ وحی در آیه‌ی ۱۵، تفسیر کبیر برخلاف بیشتر مفسران، احتمال مهمی را ذکر کرده است: این وحی یک دستور الهی برای یوسف(ع) است و ایشان بر اساس این دستور، احوال خود را از پدر مخفی می‌دارد و مرارت و سختی دوری را تحمل می‌کند (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۸، ص ۴۲۹). در بیان حکمت این امر وحیانی، آن را به انقطاع کامل یعقوب(ع) از دنیا و رسیدن به مقامی از عبودیت مرتبط کرده است که جز با این محنت‌ها ممکن نبود (همان). در این بیان، به‌درستی به ماهیت تشریعی وحی توجه شده است. هرچند هدف اصلی وحی ایجاد زمینه‌ی رشد اخلاقی برای برادران است و در متن وحی اشاره‌ای به حضرت یعقوب(ع) نیست. زمینه‌ی رشد اخلاقی برادران نیز خودبه‌خود و صرفاً با دور ماندن یوسف(ع) از پدر و برادران پدید نمی‌آید، بلکه با بازسازی شرایط گناه آنان در ماجرای چاه و درواقع، «ایجاد فهم کامل از قبح عمل» به آنان از سوی یوسف(ع) محقق می‌شود.

گفتنی است، بحرالمحیط ذیل آیات ۵۸ تا ۶۲ سوره اشاره می‌کند که همه‌ی رفتار یوسف(ع) با برادران و برنگشتن نزد پدر، با آنکه بازگشت مقتضای نیکی است، همه بر اساس وحی است و هدف از آن تکمیل محنت یعقوب(ع) و برای تعبیر شدن رؤیای اول است (ابوحیان،۱۴۲۰، ج ۶، ص ۲۹۴)؛ اما اگر متعهد به سیر روایت قرآنی باشیم، باید وحی را همان وحی کودکی دانست و همین وحی برای تعریف مأموریت یوسف(ع) کافی است. مسئله‌ی رشد یعقوب(ع) نیز در تاریخ تفسیر به اشکال مختلف بیان‌شده است؛ اما نمی‌تواند همه‌ی چالش‌های سه سفر را تبیین کند.

۱۱-۲- سنت تفسیری حول آیه‌ی سؤال

درباره‌ی آیه‌ی سؤال، تفسیر کبیر به‌درستی آن را با «فهمیدن قبحِ عملِ به چاه افکندن» تبیین می‌کند و کشّاف ذیل آیه از «فهمیدن قبح عمل که زمینه‌ی توبه است» سخن می‌گوید (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۵۰۱؛ فخر رازی،۱۴۲۰، ج ۱۸، ص ۵۰۴)؛ اما با توجه به بیانی که این دو تفسیر از آیه‌ی وحی داشتند، به انسجام روایی حول این دو آیه و به‌طور خاص، به دو مسئله‌ی مهم توجه نشده است: ۱. نقش یوسف(ع) در ایجاد فهم کامل از قبح عمل؛ ۲. جایگاه آیه‌ی سؤال به‌مثابه نقطه‌ی

پایانِ تحقق وعده‌ی «**لَتُنَبِّئَنَّهُمْ**».

طبیعتاً وقتی به نقش فعالانه‌ی یوسف(ع) در این ماجرا توجه نشود، ماهیت تدریجی و عملی فرایند تربیتی یوسف(ع) نیز مورد غفلت قرار می‌گیرد. برعکس، المیزان به ارتباط آیه‌ی سؤال و آیه‌ی وحی توجه می‌کند و صراحتاً تحقق وعده‌ی تنبئ را در آیه‌ی سؤال می‌داند (طباطبایی، ۱۳۵۲، ج ۱۱، ص ۱۰۰)؛ اما چنان‌که باب تفعیل در فعلِ «**لَتُنَبِّئَنَّهُمْ**» دلالت دارد، تحقق این وعده نمی‌تواند صرفاً محدود به بیان جمله‌ی یوسف(ع) در آیه‌ی سؤال باشد؛ زیرا آیه‌ی ۸۹ یک پرسش است و درواقع، یوسف(ع) هیچ خبری نمی‌دهد که آن را تحقق وعده‌ی مذکور بدانیم. تحقق وعده‌ی «**لَتُنَبِّئَنَّهُمْ**» در اصل همه‌ی فرایندی است که یوسف(ع) از آیه‌ی ۵۸ تا ۸۹ اجرا می‌کند و زمینه‌ی فهم و توبه‌ی برادران را فراهم می‌نماید. آیه‌ی سؤال بیانِ نهایی و نشان‌دهنده‌ی اتمام این فرایند است. ماضی بودن عبارتِ «**هَلْ عَلِمْتُم**» نیز مؤیدی بر این معناست که پرسش یوسف(ع) ناظر به تحقق یک علم در یک فرایند طی‌شده است. این فهم دقیقاً متناسب با قید «**وَهُمْ لَایشْعُرُون**» نیز هست: برادران همچون مهره‌های شطرنج در طول سه سفر جابه‌جا می‌شوند و هیچ درکی ندارند که چه اتفاقی از سوی یوسف(ع) در حال رقم خوردن است. اشکال تبیین نکردن اعمال یوسف(ع) در سه سفر نیز بر هر سه قول وارد است و تاکنون تبیینی جز «بازسازی موقعیت گناه نخستین» برای آن بیان‌نشده است.

درباره‌ی این پرسش که «چرا یوسف(ع) نه در سفر اول یا دوم، بلکه در سفر سوم خود را معرفی می‌کند»، التحریر بیان قابل‌تأملی دارد. وی از آیه‌ی سؤال (**إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ**) کنایه‌ای می‌فهمند، به اینکه اکنون جاهل نیستید و وضع و حالتان اصلاح‌شده است (ابن‌عاشور،۱۴۲۰، ج ۱۲، ص ۱۱۳). یوسف(ع) درمی‌یابد که اکنون وضع اخلاقی آنان اصلاح‌شده است؛ زیرا برای آزادی بنیامین به تکاپو افتاده‌اند و با توجه به این «بهبودِ اخلاقی»، خود را معرفی کرد تا زمینه‌ی مهاجرتِ خاندان فراهم گردد (ابن‌عاشور،۱۴۲۰، ج ۱۲، ص ۱۱۲ و ۱۱۳). عبارت «بهبود اخلاقی» و استفاده‌ی دقیقی که از «**إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ**» شد، به‌طور کامل با بیانی که از معنای دو آیه در این نوشتار آمد، متناسب است؛ اما این بهبود خودبه‌خود پدید نیامده و نتیجه‌ی علل و فرایندهایی ازجمله رفتار یوسف(ع) است که باید به آن‌ها توجه جدی نمود.

التحریر در کنار عامل «بهبود اخلاقی»، از «موانعی احتمالی» سخن می‌گوید که باعث شد یوسف(ع) نه در پایان سفر دوم، جایی که بنا بر معیار ایشان بهبود اخلاقی تحقق‌یافته است، بلکه در سفر سوم خود را معرفی نماید: ۱. ترس از جان بنیامین در سفر برگشت؛ ۲. وجود یک دشمنی میان مصر و کنعان (ابن‌عاشور،۱۴۲۰، ج ۱۲، ص ۱۰۴)؛ اما اگر مسئله‌ی ترس از جان بنیامین بود، معقول بود که یوسف(ع) با دیدن تلاشِ برادران برای آزادی بنیامین، به آنان اعتماد می‌کرد. ضمن اینکه این تفسیر باید بتواند سفر اول و به‌ویژه جعل بضاعت را نیز که خودِ یوسف(ع) آن را راهبری کرده است، در چارچوب روایت معنا کند. در فهم جدید، همه‌ی رفتارهای یوسف(ع) برای بازداشت بنیامین است و آن‌هم برای زمینه‌سازی توبه‌ی برادران صورت گرفته است؛ بنابراین، یوسف(ع) تا جایی خود را معرفی نمی‌کند که بازسازی همه‌ی موقعیت‌های گناه چاه انجام شود و آنان با پدر

نیـز مواجـه شـوند؛ امـا دربـاره‌ی دلیـل دومِ التحریـر بایـد گفـت، آیـا دشـمنی میـان دو قـوم در طـول مـدت یـک سـفر برطـرف می‌شـود؟ ضمـن اینکـه اگـر ایـن بخـش کلیـدی از روایـت، تنهـا بـا عنـاصر بیرون‌متنـی قابـل تبییـن باشـد، ایـن مسـئله حاکـی از ضعـف روایـتِ داسـتان دارد. توجیهـاتِ موضعـی گوشـه‌هایی از روایـت را روشـن می‌کننـد؛ امـا نمی‌تواننـد پیچیدگـی رفتارهـای یوسـف(ع) در طـول سـه سـفر را تبییـن کننـد. ایـن مسـئله نیازمنـد نگاهـی منسـجم بـه کل روایـت اسـت.

گفتنـی اسـت، بـدون توجـه بـه حکمـت تربیتـی رفتـار یوسـف(ع)، توجیهـات موضعـی کـه در سـنت تفسـیری دربـاره‌ی چالـش اخلاقیِ «تهمـت سرقـت بـه بنیامیـن» بیان‌شـده اسـت، ناکارآمـد خواهنـد مانـد. بـا فهـم حکمـت رفتـار یوسـف(ع)، تهمـت سرقـت در چارچـوب قاعـده‌ی اهـم و مهـم قابل‌فهـم می‌گـردد، هرچنـد ایـن پاسـخ نافـی پاسـخ‌های دیگـر نیسـت و بـا آنـان رابطـه طولـی دارد: پاسـخ‌هایی اعـم از حق‌النـاس بـودنِ آبـرو و توافـق یوسـف(ع) بـا بنیامیـن (جـوادی آملـی، ۱۳۹۵، ج ۴۱، ص ۲۰۱)، بیـان نکـردن تهمـت سرقـت از زبـان یوسـف(ع) (هـمان، ص ۲۲۲) و حتـی اینکـه منظـور یوسـف(ع) سرقـت شـدن خـودش از پـدر بـوده اسـت (طبرسـی، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۳۸۵). همـه‌ی ایـن پاسـخ‌ها بـدون فهـم حکمـت تبیین‌کننـده بـرای عمـل یوسـف(ع)، درحقیقـت توجیـهِ عملـی هسـتند کـه انگیـزه‌ی انجـام آن معلـوم نیسـت و عمـلاً ناکارآمـد خواهنـد مانـد.

در پایـان، فـی ظـلال القـرآن نیـز اشـاره‌ای بـه مسـئله‌ی زمـان معرفـی کـرده اسـت: یوسـف(ع) در سـفر سـوم، بـرای پنهـان کـردن هویـت خـود و دیـدن بـرادران در حالـتِ درماندگـی و انکسـار روحـی، طاقتـش طـاق شـد (سـید قطـب، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۲۰۲۷)؛ امـا تـا زمانـی کـه علـت صبـر یوسـف(ع) تبییـن نشـود، ایـن پاسـخ نیـز در عمـل نابسـنده خواهنـد مانـد.

۱۲- رشد اخلاقی برادران در موقعیت بازسازی‌شده و عوامل زمینه‌ساز آن

بـرای بررسـی موفقیـت یوسـف(ع) در تحقـقِ رشـد اخلاقـی بـرادران، بایـد بـه نشـانه‌های متنـی توجـه کـرد. برخـلاف رفتـار بـرادران در موقعیـت چـاه، در موقعیـت سرقـت همگـی آماده‌انـد تـا بـه جـای بنیامین بازداشـت شـوند (یوسـف: ۷۸)، بـرای آزادی او اصرار فـراوان می‌ورزنـد (هـمان: ۸۰) و بـرادرِ بـزرگ از شـدت شرم حـاضر نیسـت نـزد پـدر بازگـردد (هـمان: ۸۰). نـزد پـدر نیـز هیـچ دروغـی نمی‌گوینـد و صرفـاً مشـاهدات خـود را بازگـو می‌کننـد (هـمان: ۸۱). ایـن نشـانه‌های متنـی مؤیـد رشـد اخلاقـی بـرادران در موقعیـت بازسـازی شـده اسـت. ایـن رشـد حاصـل عواملـی اسـت ازجملـه:

۱۲-۱- تغییـر شـخصیت بـرادران: در بخـش ابتدایـی سـوره، بـرادران «جماعتـی سرمسـت از نیـروی جوانـی» انـد کـه در مقـامِ توجیـهِ پـدر بـرای همـراه فرسـتادن یوسـف(ع) می‌گوینـد: «**لَـئِنْ أَكَلَـهُ الذِّئْـبُ وَنَحْـنُ عُصْبَـةٌ إِنَّـا إِذًا لَخَـاسِرُونَ**» (هـمان: ۱۴). تعبیـر «**عُصْبَـةٌ**» در آیـات ۸ و ۱۴ کلیـدواژه‌ی مرکـزیِ شـخصیت‌پردازی اولیـه آنـان اسـت. «**عُصبَـة**» در لغـت بـه «جماعتـی متعصـب، نیرومنـد و پشـت بـه پشـت یکدیگـر» معنـا شـده اسـت (فراهیـدی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۳۰۹ و ۳۱۰؛ ابن‌فـارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۳۹؛ راغـب اصفهانـی، ۱۴۱۲، ص ۵۶۸؛ مصطفـوی، ۱۴۳۰، ج ۸، ص ۱۷۵). آنـان سرشـار از برتری‌طلبـی (یوسـف: ۸)، خشـم (هـمان: ۹)، روحیـه‌ی رقابـت و زورآزمایی‌انـد (هـمان: ۱۷). آنـان در ماجـرای ردّ اولیـه‌ی

یعقوب(ع) دربارهی طلب یوسف(ع)، به عواطف انسانی پدر هیچ توجهی نشان نمیدهند (همان: ۱۳ و ۱۴)؛[1] بنابراین، شخصیتهایی که در این بخش تصویر شدهاند، درکی از شدت قبح عملی که انجام میدهند، ندارند و این عمل را کماهمیت میپندارند (همان: ۹)؛ اما پس از آغاز سفرهای مصر، شخصیت برادران کاملاً متفاوت تصویرسازی میشود. شور جوانی جای خود را به دغدغه معیشت و تأمین خانواده داده است. عبارت «**نَمِيرُ أَهْلَنَا**»، کلیدواژهی مرکزی برای شخصیتپردازی جدید آنان است. «**الْمِيرَة**» طعامی است که انسان فراهم میآورد و «**مَارَ أهلَه**» به معنای فراهم آوردن طعام و آذوقه برای خانواده است (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱۵، ص ۲۱۴؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۷۸۳). دغدغه آنان یکبار شتر اضافه برای خانواده است (یوسف: ۶۵)، از سختی که به خانواده رسیده است، شکوه میکنند (همان: ۸۸) و ماجرای طلب برادر از سوی عزیز را با عبارتِ «منع شدن از کیل» برای پدر روایتگری میکنند (همان: ۶۳). شخصیتپردازی جدید برادران با عناصر روایی همچون کیل، بعیر، بضاعه، جهاز، رحل و مهمتر از همه، طلب آذوقه برای اهل بازنمایی شده است. صبر ایثارگرانهی یوسف(ع) و برنگشتن به کنعان فرصت میدهد تا شخصیت اولیهی آنان با تغییر شرایط زندگی دگرگون شود و زمینهی رشد اخلاقی مهیا گردد.

۱۲-۲- عاقبت مکر اول: هدف برادران از مکر به یوسف(ع)، به دست آوردن محبت و توجه پدر بود (همان: ۹)؛ اما تجربهی چاه بینتیجه بودن این مکر را به آنان نشان داد و سبب شد، توجه یعقوب(ع) بیش از پیش به یوسف(ع) معطوف گردد (همان: ۸۴ و ۸۵) وجود این تجربه، آنان را در موقعیت بازسازیشده به تصمیم متفاوتی از بار اول رساند.

۱۲-۳- مواجهه با شخصیت یوسف(ع) در لباس عزیز مصر: اگر نوع رفتار یوسف(ع) با برادران نوعی تربیت عملی است، برادران طبیعتاً نمیتوانستند از شخصیت مغضوب و مورد حسدِ یوسف(ع) اثرپذیری تربیتی داشته باشند؛ بنابراین، باید به پوششِ عزیز مصر توجه ویژهای داشت. برادران در حالی با شخصیت یوسف(ع) روبرو میشوند که او را نمیشناسند؛ اما از سوی او مورد تکریم واقع میشوند و سفرهی دلشان را نزد او باز میکنند (همان: ۵۹). آنان عزیز را از محسنین میدانند (همان: ۷۸) و بنابراین، در گرفتاری شدیدِ سفر سوم، با آنکه نزد عزیز متهم به دزدی و دروغ شدهاند، باز به احسان عزیز روی میآورند (همان: ۸۸). در این نقطهی بحرانی، هنگامیکه همهی تکیهی ذهنی-عاطفی آنان به عزیز است، ناگهان عزیز مصر به یوسف(ع) تبدیل میشود؛ گویی دو خطی که در نظر آنان موازی بود، به هم رسیدهاند: شخصیت عزتمند و محبوب عزیز و شخصیت یوسف(ع) که در نظر آنان به ناحق محبوب است و باید ذلیل شود. این تبدیل آخرین ضربهی یوسف(ع) به است تا خودبرتربینی آنان را درهم شکند، قبح گناه خود را درک کنند و از این

۱- برخی مفسران، از آیهی ۱۵ نتیجه گرفتهاند که یعقوب(ع) از توضیح دوم برادران «قانع» شده است (برای نمونه، طباطبایی، ۱۳۵۲، ج ۱۱، ص ۹۹). با توجه به بیپاسخ ماندنِ یک دغدغهی یعقوب(ع) و بیربط بودن پاسخ دیگرِ برادران، این فهم نمیتواند درست باشد، بلکه هدف یعقوب(ع)، مشابه توصیهی نقل کردن رؤیا، جلوگیری از ایجاد تنش میان برادران و یوسف(ع) است. نفرستادن برادر با وجود اصرار شدید برادران، بیشتر حساسیت برانگیز است. به این ترتیب، چالشهای مرتبط با تکیهی یعقوب(ع) بر غیر خداوند منحل میشود.

طریق توبه نمایند و جایگاه حقیقی یوسف(ع) را دریابند. قابل‌تأمل آنکه آنان بیش از اینکه از دیدنِ یوسف(ع) متعجب باشند، از اینکه عزیز، یوسف(ع) است، شگفت‌زده شده‌اند (مقدم کردن «انت» بر «یوسف» در یوسف: ۹۰).

۱۳- نقش ویژه‌ی یعقوب(ع) و برادر بزرگ در فهم جدید

اگر هدف کلی روایت ایجاد زمینه‌ی رشد و توبه برای برادران باشد، ضروری است به نقش یعقوب(ع) به‌عنوان شخصیت کلیدی روایت و نیز برادرِ بزرگ (کبیرهم) در این فهم جدید توجه شود.

برای تبیین این دو نقش می‌توان از یک الگوی تربیتی قرآنی بهره برد. در سوره‌ی قلم، اصحابِ باغ هم‌قسم می‌شوند که سهمی از ثمرات باغ به فقرا ندهند؛ اما در صبح‌گاهِ چیدن میوه‌ها، باغ خویش را سوخته می‌یابند و درنهایت توبه می‌کنند. در این موقعیت، قرآن کریم چنین بیانی دارد: «**قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ قَالُوا...إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ**»(قلم: ۲۸ و ۲۹). باید به چهار عنصر مهم که زمینه‌ساز توبه شده‌اند، توجه کرد: ۱. قرار گرفتن در یک «موقعیتِ تکان‌دهنده» (سوختن باغ)؛ ۲. وجود شخصیت میانه‌رو درون جمع (اوسطهم) (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۲۷۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۱، ص ۸۶۹)؛ ۳. «زمینه‌سازی معرفتی-توحیدی» پیش از قرار گرفتن در این موقعیت (برای نمونه‌ی مشابه ر. ک. کهف: ۳۲ تا ۴۴)؛ ۴. «یادآوری» زمینه‌ی معرفتی درون موقعیت (**أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ**).

این چهار عنصر به‌طور کامل در داستانِ یوسف(ع) نیز قابل تشخیص‌اند. عنصرِ «موقعیت تکان‌دهنده» از سوی خود یوسف(ع) و با ماجرای بازداشت بنیامین پدید آمد. در ادامه، به بررسی نقش برادر بزرگ و یعقوب(ع) مطابق این الگو خواهیم پرداخت:

۱۳-۱- نقش برادر میانه‌رو، زمینه‌سازی از درون: اثرگذاری برادر بزرگ در داستان یوسف(ع) محدود به یک مخالفت است که حداکثر جان یوسف(ع) را نجات می‌دهد؛ اما در داستان بنیامین نقشی اثرگذارتر دارد: او که خود یکی از همین جماعت است (کبیرهم، قائل منهم)، دو صحنه را به دیگر برادران «یادآوری» می‌کند: پیمان الهی که در برگرداندن بنیامین به پدر دادند و نیز کوتاهی که در حق یوسف(ع) کردند.

۱۳-۲- نقشِ یعقوب(ع)؛ زمینه‌سازی توحیدی: زمینه‌سازی توحیدی یعقوب(ع) پس از ماجرای گرگ و به‌طور خاص در خلال ماجرای بنیامین، مهم‌ترین عامل مکمل رفتار یوسف(ع) است. در بخش ابتداییِ سوره، توحید در قلب و زبان برادران جاری نیست؛ آنان در هیچ گفت‌وگویی از قدرت خدا یا توکل بر او یا قسم به او سخن نمی‌گویند، بلکه صرفاً از اسلوبِ «إنَّ+لام» استفاده می‌کنند (یوسف: ۸، ۹، ۱۲ و ۱۴). حتی در مقامِ دفاع از خود در ماجرای دروغ پیراهن نیز، کلامی مرتبط با خداوند ندارند (همان: ۱۷)؛ اما در طول سفرهای سه‌گانه مصر، تحولی توحیدی لااقل در سطح زبانی در آنان ایجادشده است. تجلی این جوانه‌ی توحیدی از گفتنِ «**إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ**» (همان: ۸۸) تا تکیه کلام اختصاصی «**تَاللَّهِ**» در نیمه‌ی پایانی روایت (همان: ۷۳، ۸۵، ۹۱ و ۹۵) و موارد

دیگر قابل پیگیری است.

برای فهم عامل این تغییر توحیدی باید به شخصیت توحیدی یعقوب(ع) و نیز تعلیمات توحیدی ایشان بپردازیم. یعقوب(ع) در ماجرای از دست دادن فرزند، تحقق کامل توحید است. پس از دروغ گرگ، منحصراً از خدا استعانت می‌خواهد (همان: ۱۸) و این آموزه را نه در خلوت، بلکه در موقعیتی بیان می‌کند که برادران خود را پیروز می‌دانند. این کار کاشتن بذر توحید در ذهن و قلب برادران است. در ادامه، در باب درخواست اول آنان درباره‌ی بنیامین، ضمن رد درخواستشان، به برتری حفظ خداوند اشاره می‌کند (همان: ۴۶)؛ گویی میان اراده‌ی آنان برای حفاظت از بنیامین (همان: ۶۳) و اراده‌ی الهی مقابله‌ای ایجاد می‌کند و نیز میان ارحم‌الراحمین بودن خداوند و ادعای خیرخواهی آنان برای بنیامین (أَخَانَا در یوسف: ۶۳)؛ اما نقش یعقوب(ع) در زمینه‌سازی معرفتی و تعلیم توحید محدود به این موارد نیست. یک صحنه‌ی تاثیرگذارتر بر برادران جایی است که برای طلبِ بنیامین، بار دوم سراغ پدر می‌آیند و یعقوب(ع) از آنان پیمانی الهی می‌گیرد (همان: ۶۶). ابزار پیمان، به‌ویژه با قید «من الله» و وکیل‌گرفتن خداوند، تأثیر عمیقی در وجود برادران می‌گذارد. در این موقعیت، یعقوب(ع) با اخذ پیمان الهی، زمینه‌های توحیدی پیش‌تر ایجادشده را تقویت می‌کند. پس از پیمان و در ادامه‌ی همین آموزه، عبارات توحیدی آیه‌ی ۶۷ بیان می‌شود. این عبارات در سیاقِ بیان تدبیرِ دخول از درهای مختلف آمده و منظور این است که این تدبیر را به‌کار بگیرید؛ اما بدانید که حکم نهایی از آن خداست و این تدبیر شما را از خداوند بی‌نیاز نمی‌کند. آیه‌ی بعد (همان: ۶۸) نیز به زیبایی بیان می‌کند که وقتی مطابق امر پدر از درهای مختلف وارد شدند، این عمل هیچ اثری نداشت. اثرگذاری این تربیت توحیدی به‌ویژه با عنایت به دو کلیدواژه‌ی «**مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ**» و «**إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّه**»، در جایی به روشنی تداعی می‌شود که پس از ناامیدی از آزاد کردن بنیامین، برادر بزرگ جملاتی با همین دو عبارت به زبان می‌آورد که تداعی‌کننده‌ی تعلیم یعقوب(ع) و نشان از اثرگذاری آموزه‌های توحیدی ایشان است: «**...أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ...فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ**» (همان: ۸۰) (برای نمونه‌ی دیگر ر.ک. کهف: ۳۸ و ۴۲).

بر اساس فهم جدید از روایت و نقش یعقوب(ع) در آن می‌توان در مفهوم «حاجت نفس یعقوب(ع)» (همان: ۶۸) بازنگری کرد. مفسران در معنای الحاجه معانی مختلفی اعم از چشم زخم، ترس از حسد مصریان و زدوده شدن نگرانی یعقوب(ع) بیان کرده‌اند (فخر رازی،۱۴۲۰، ج ۱۸، ص ۴۸۴ و ۴۸۵؛ طبری، ۱۴۲۲، ج ۱۳، ص ۲۳۷ و ۲۳۸؛ جوادی آملی، ۱۳۹۵، ج ۴۱، ص ۱۹۴)؛ اما این تفاسیر با مدح عجیبی که در ذیل آیه آمده است، سازگار نیست: «**وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ**»(یوسف: ۶۸). المیزان بنا به ذیل آیه، مدح را به‌سبب فهم بلا، توکل و به‌کارگیری وسائل معنا کرده است وحاجت یعقوب(ع) را رسیدن به یوسف(ع) از طریق داستان بنیامین دانسته است (طباطبایی،۱۳۵۲، ج ۱۱، ص ۲۲۰)؛ اما مخاطب با حاجت به این معنا آشناست **لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ** (یوسف: ۱۳) و حَاجَةً باید معرفه می‌آمد. علاوه بر اینکه رسیدن به یوسف(ع) در همان زمان محقق نمی‌شود تا بتوان از آن با فعل ماضی (قَضَاهَا) سخن گفت. حاجت یعقوب(ع) نه دیدار فرزند مورد

علاقه، بلکه توبه و رشد فرزندان خطاکار است. حاجت یعقوب(ع) تعلیم عملی این معناست که هر حکم اراده و تدبیری در این عالم مشروط به حکم الهی است و با شکسته شدن تدبیر ابواب متفرقه، در عمل آنان را متوجه اراده‌ی غالب الهی در همه‌ی امور می‌کند (مشابه با: **عَرَفْتُ آللّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ العَزَائِم**). این معنا به‌طور کامل متناسب با سیاقِ تعلیمی آیات قبل (به‌ویژه ۶۶ و ۶۷) است و همچنین با رویکرد تعلیمِ توحید از سوی یعقوب(ع) و نیز فهم منسجم سوره بر اساس رشد اخلاقی برادران تناسب کامل دارد.

۱۴- نتیجه‌گیری

رفتارهای یوسف(ع) ازجمله برنگشتن به کنعان، معرفی نکردن خود به برادران، ماجرای جعل بضاعت و در اوج آن‌ها، زمینه‌سازی تهمت دزدی و بازداشت بنیامین همگی در چارچوبی هدفمند و تربیتی قابل تحلیل‌اند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که مجموعه‌ی این رفتارها با هدف ایجاد درکی عمیق از قبح گناه چاه برای برادران و درنهایت توبه‌ی آنان انجام شده است؛ گناهی که برادران آن را ساده انگاشته بودند (آیه‌ی ۹).

این الگوی تبیینی می‌تواند به‌طور مستقل به‌عنوان بهترین تبیین در توضیح عناصر داستان یوسف(ع) بررسی شود؛ اما این پژوهش گامی فراتر می‌نهد و فهم جدید داستان را برآمده از متن و ساختار درونی سوره می‌داند. فهم همبستگی دو نقطه‌ی عطفِ روایت، یعنی آیات ۱۵ و ۸۹ نشان می‌دهد که تحقق وعده‌ی «**لَتُنَبِّئَنَّهُم**» (یوسف: ۱۵) در آیه‌ی ۸۹ است. از سوی دیگر، تعبیر «**إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُون**» در آیه‌ی ۸۹ دلالت دارد که برادران در زمان پرسش یوسف(ع)، به درکی از گناه گذشته‌ی خود رسیده‌اند. با توجه به این نکته، پرسش یوسف(ع) در آیه‌ی ۸۹ بدین معناست: «آیا اکنون به قبیح بودن عمل خود در ماجرای چاه علم پیدا کردید؟». بر اساس این، آیه‌ی ۱۵ علاوه بر آنکه وعده‌ای به یوسف(ع) در چاه است، ابلاغ مأموریتی الهی به ایشان نیز هست تا در فرایندی تدریجی، قبح گناه چاه را به برادران بفهماند.

برای درک «چگونگی» تحقق این مأموریت، باید به سبک روایتگری قرآن کریم در داستان بازداشت بنیامین توجه کرد. در این داستان، قرآن کریم با بهره‌گیری از الگوهای مشترک، داستان جدایی خود یوسف(ع) را برای خواننده تداعی می‌کند و از این طریق نشان می‌دهد که یوسف(ع) موقعیت گناه برادران در ماجرای چاه را در قالب ماجرای بازداشت بنیامین برای آنان بازسازی کرده است. این بازسازی فرصتی برای درک قبح گناه و توبه از آن را برای برادران فراهم می‌سازد.

بر اساس این برداشت از داستان، همه‌ی کشمکش روایت حول یوسف(ع) و برادران ایشان قابل تحلیل است. یوسف(ع) می‌کوشد، عظمت گناه برادران در ماجرای چاه را به آنان بفهماند تا از این طریق، زمینه‌ی پذیرش برگزیدگی الهی ایشان و تأویل رؤیای سجده را فراهم آورد. به این ترتیب، مضمون محوری سوره، یعنی «غلبه‌ی امر الهی» (همان: ۲۱) تثبیت می‌شود. بر پایه‌ی این فهم کلی از روایت، معنای برخی عناصر دیگر سوره نیز به شکلی دقیق‌تر آشکار می‌گردد:

بر اساس این فهم کلی و نیز توجه به الگوی تربیتی سوره‌ی قلم، نقش مشخص یعقوب(ع)

در تربیت توحیدی ذهن برادران و همچنین نقش برادرِ بزرگ آشکار می‌گردد. بدون این عوامل، بازسازی موقعیت گناه چاه از سوی یوسف(ع) تأثیر تربیتی لازم را نداشت.

در پرتو این تحلیل کلی، سه عاملِ «تغییر شخصیت برادران»، «درک پیامد مکر نخست» و «مواجهه با یوسف(ع) در پوشش عزیز مصر» به‌عنوان عناصر زمینه‌سازِ تربیت اخلاقی آنان معنادار می‌شوند.

مسئله‌ی تهمت سرقت به بنیامین با فهم حکمت تربیتی بازداشت او، تبیینی نو پیدا می‌کند. بدون فهم این مصلحتِ برتر، سایر تبیین‌ها هرچند که در جای خود صحیح باشند، در عمل کارآمدی لازم را نخواهند داشت.

با توجه به الگوی بازسازی موقعیت گناه، علت انتخاب تهمت سرقت برای بازداشت بنیامین مشخص گردید. تهمت سرقت به بنیامین به‌منزله‌ی بازسازی گناه تهمت سرقت به یوسف(ع) است.

«حاجتِ نفسِ یعقوب(ع)» در چارچوب جدید روایت، همان تربیت توحیدی و رشد اخلاقی برادران است.

پس از فرایند طولانی و دشوار تربیتی، فرستادن پیراهن از سوی یوسف(ع) ترمیم جایگاه برادران در میان خاندان یعقوب است.

همچنین بر پایه‌ی این نوشتار، به‌کارگیری الگوی «تداعی معانی» در قرآن کریم به‌عنوان یک روش مهم در فهم ارجاعات درون‌متنی قرآن مشخص گردید. این مهم می‌تواند کارکردهای تفسیری جدیدی در فهم منسجم سور قرآن به همراه داشته باشد؛ همچنین باید به جایگاه ویژه‌ی تذییل سوره در آزمودن معنای کلیِ فهم‌شده از سوره توجه ویژه‌ای نمود. عموماً در تذییل به‌واسطه‌ی واژه‌ها یا اسلوب‌های مشترک، تداعی معنا و ارتباط مفهومی میان تذییل و بخشی از بدنه‌ی سوره برقرار می‌شود و بدین ترتیب، انسجام معنایی مشخصی در سوره ایجاد می‌شود.

منابع

- قران کریم.
- ابن‌جنی، عثمان؛ الخصائص؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۹ ق.
- ابن‌درید، محمدبن‌حسن؛ جمهره اللغه؛ بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۸ م.
- ابن‌عاشور، محمدطاهر؛ التحریر و التنویر من التفسیر؛ بیروت: موسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۰ ق.
- ابن‌عطیه، عبدالحق‌بن‌غالب؛ المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق.
- ابن‌فارس، احمد؛ معجم مقاییس اللغه؛ قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
- ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم؛ لسان العرب؛ بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
- أبوالبقاء، أیوب بن‌موسی؛ الکلیات معجم فی‌المصطلحات والفروق اللغویة؛ تحقیق: عدنان درویش؛ بیروت: موسسه الرساله، بی‌تا.
- ابوحیان، محمدبن‌یوسف؛ البحر المحیط فی‌التفسیر؛ تصحیح: صدقی محمد جمیل؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ ق.
- ازهری، محمدبن‌احمد؛ تهذیب‌اللغه؛ بیروت: داراحیاء تراث العربی، ۱۴۲۱ ق.
- ایزوتسو، توشیهیکو؛ خدا و انسان در قرآن؛ ترجمه‌ی احمد آرام؛ تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۸ ش.
- ـــــــــــ؛ مفاهیم اخلاقی-دینی در قرآن مجید؛ ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای؛ تهران: فرزان، ۱۴۰۱ ش.
- بیضاوی، عبدالله‌بن‌عمر؛ انوارالتنزیل و اسرارالتاویل؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.
- بیلکار، محمدسعید؛ شیرازی فراشاه، مهدیار؛ «تأثیر قرائت ابن‌مسعود بر شکل‌گیری و تثبیت ایده‌ی "واو مقحمة" در میان نحویان کوفه»؛ پژوهش‌های قرآن و حدیث، دوره‌ی ۵۷، شماره‌ی ۱، ۱۴۰۳ ش.
- جوادی آملی، عبدالله؛ تسنیم؛ قم: اسراء، ۱۳۹۵ ش.
- خطیب، عبداللطیف محمد؛ معجم‌القراءات؛ قاهره: دارسعدالدین، ۱۴۳۰ ق.
- درویش، محی‌الدین؛ إعراب‌القرآن‌الکریم و بیانه؛ دمشق: دارالیمامه، ۱۴۱۵ ق.
- راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ ق.
- رجبی، زهرا؛ تحلیل کانون روایت در روایت یوسف در قرآن بر اساس نظریه ژنت؛ پژوهش‌های ادبی، شماره‌ی ۴۲، ۱۳۹۲ ش.
- رضی‌الدین استرآبادی، محمدبن‌حسن؛ شرح شافیة إبن‌الحاجب؛ تحقیق: محمد نور حسن؛ بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۳۷۹ ش.
- زمخشری، محمودبن‌عمر؛ الکشّاف؛ بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
- زودرنج، صدیقه؛ رحمتی، الهام؛ «تحلیل ادبی درون‌مایه اصلی داستان یوسف(ع) در قرآن کریم»؛ پژوهش‌های ادبی-قرآنی، دوره‌ی ۳، شماره‌ی ۳، ۱۳۹۴ ش.
- سیّد قطب؛ فی ظلال القرآن؛ بیروت: دارالشروق، ۱۴۰۸ ق.
- سیوطی، جلال الدین؛ الدر المنثور فی التفسیر بالماثور؛ قم: مکتبه آیه‌الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق.
- صافی، محمود؛ الجدول فی اعراب القرآن؛ دمشق: دارالرشید، ۱۴۱۱ ق.

- صالحی، پیمان؛ بررسی و تحلیل داستان حضرت یوسف در قرآن کریم در چارچوب الگوی سیمپسون؛ پژوهش‌نامه تفسیر و زبان قرآن، دوره‌ی ۲، شماره‌ی ۸، ۱۳۹۵ ش.
- طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القران؛ بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۵۲ ش.
- طبرسی، فضل‌بن‌حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ تصحیح: فضل‌الله یزدی طباطبایی؛ بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۸ ق.
- طبری، محمدبن‌جریر؛ جامع‌البیان عن تأویل آی‌القران؛ قاهره: هجر، ۱۴۲۲ ق.
- طوسی، محمدبن‌حسن؛ التبیان فی تفسیرالقران؛ تصحیح: احمد حبیب عاملی؛ بیروت: دارإحیاء التراث العربی، بی‌تا.
- عبدالباقی، محمد فؤاد؛ المعجم‌المفهرس لألفاظ القرآن‌الکریم؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ ق.
- عبده، محمد؛ رشیدرضا، محمد؛ المنار؛ بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۴ ق.
- عسکری، حسن‌بن‌عبدالله؛ الفروق فی‌اللغة؛ بیروت: دارالافاق الجدیدة، ۱۴۰۰ ق.
- فخر رازی، محمدبن‌عمر؛ التفسیرالکبیر؛ بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
- فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد؛ العین؛ قم: هجرت، ۱۴۰۹ ق.
- قرشی، علی‌اکبر؛ قاموس قرآن؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ش.
- مرتضی زبیدی، محمدبن‌محمد؛ تاج العروس؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
- مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۳۰ ق.
- مقاتل بن‌سلیمان؛ تفسیر؛ تحقیق: عبدالله محمود شحاته؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۲۳ ق.
- Anwar Qureshi, J. (2019).Ring Composition in Sūrat Yūsuf (Q 12). Journal of the International Qur'anic Studies Association, 2(1), 149- 168.
- Farrin, R. (2014). Structure and Qur'anic interpretation: a study of symmetry and coherence in Islam's holy text, White Cloud Press.
- Mir, M. (2013). Irony in the Qur'an: A Study of the Story of Joseph. In Literary Structures of Religious Meaning in the Qu'ran (pp. 182- 196). Routledge.
- Mir, M. (1986). The Qur'anic story of Joseph: Plot, themes, and characters. JIQSA. 76, 1- 15.